

دخالت در امور سیاسی

س: بر اساس آنچه می‌گویند در نامه ۶۸/۱/۶ آمده، مرحوم امام حضرتعالی را از دخالت در امور سیاسی نهی کرده‌اند، بفرمایید آیا چنین نهی وجود داشت یا نه؟

ج: در این نامه بر فرض صحت انتساب آن به امام به من توصیه شده که در هیچ کار سیاسی دخالت نکنم، در حالی که همان‌گونه که در فصل دهم گذشت آیت‌الله خمینی در تحریر الوسیله در باب صلات جمعه راجع به خطبه جمعه می‌گویند: "اگر کسی بگوید دین از سیاست جداست نه دین را شناخته نه سیاست را". سیاست بر مبنای آنچه معمول دنیاست یعنی حقه و تزویر و اینکه عواطف انسانی و همه چیز را انسان کنار بگذارد، این سیاست جزو دین نیست، ولی عقیده ما این است که دین اسلام مشحون از سیاست است و حکومت و سیاست جزو صفت اسلام است، اگر به کسی بگویند در سیاست دخالت نکن معنای آن این است که تو دین نداشته باش، و اصولاً دفاع از مظلوم و امر به معروف و نهی از منکر جزو دین است و نمی‌شود به کسی گفت شما دین نداشته باش، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه همه افراد است و هر کس هم ساکت و بی‌تفاوت باشد گناه کرده است.

گذشته از اینکه این گفته با آنچه در نامه ۱/۸ آمده و توصیه شده که "نظام و حوزه از نظرات شما استفاده کنند" در تعارض است، زیرا قرار نیست که نظام در شکایات و سهویات نماز یا در مسائل حیض و نفاس از نظرات من استفاده کند.

از طرف دیگر من مقلد ایشان نبوده‌ام که بخواهم تکالیفم را از ایشان تبعیت کنم، الحمدلله در حدی هستم که نخواهم تقلید کنم، و اساساً این‌گونه مسائل تقلیدی نیست و هیچ کس حتی مقلدین را هم نمی‌توان از دخالت در مسائل سیاسی و اجتماعی منع کرد. بنابراین من وظیفه دینی و اجتماعی خود می‌دانم در مواردی که تشخیص می‌دهم ساکت و بی‌تفاوت نباشم و در این زمینه از کسی اجازه نمی‌گیرم.

موضوعگیری درباره استقراض خارجی

س: حضرتعالی در اواخر سال ۱۳۶۸ سخنرانی مهمی راجع به مساله استقراض خارجی بیان فرمودید که واکنشهای متفاوتی را به دنبال داشت و تبلیغات وسیعی علیه شما صورت پذیرفت، بفرمایید مبنای حضرتعالی برای این صحبت و موضوعگیری چه بود؟

ج: مساله استقراض خارجی را در زمان حیات امام می‌خواستند انجام بدهند و در همان وقت من در آخرین ملاقاتم با حضرت امام صحبت کردم (پیوست شماره ۱۶۰) ایشان به حاج احمد آقا گفتند بگریید این کار را نکنند، من هم مدتی پس از رحلت امام که آقایان مساله استقراض خارجی را در مجلس تصویب کردند به آن اعتراض کردم و در ضمن نظر ایشان را گفتم، آقایان هوجی‌گری کردند و گفتند اینها استقراض نیست، ولی الان می‌بینیم تا سی میلیارد دلار آن را خود آقایان تصدیق دارند و در پرداخت آن هم مانده‌اند، من این را به عنوان وظیفه گفتم شورای نگهبان هم استقراض را تصویب کرده بود، من آن را تا آخر با دقت مطالعه کردم و دیدم چیز خیلی بدی است، لذا تصمیم گرفتم حداقل همان نظر امام را بگویم، به همین جهت دو روز در این رابطه صحبت کردم، یکروز در دیدار با مردم و یک روز هم در درس، بعد گفتم بروم با آیت‌الله مومن که عضو شورای نگهبان است صحبت کنم، شب رفتم منزل آقای مومن و قضیه را با او مطرح کردم، گفتم: "آقای مومن شما در شورای نگهبان چطور راجع به این موضوع چیزی نگفتید؟" گفت: "واقعش این است که ما فرصت مطالعه این جور چیزها را نداریم، آقای"

شرعی در مجلس است من از او پرسیدم ایشان گفت می‌خواهند یک چیزهایی را نسپه بخرند و مطلب مهمی نیست، ما هم به ایشان ائمناد کردیم که مساله مهمی نیست. "شورای نگهبانی که باید مسائل را با دقت مطالعه و موشکافی کنند این طور برخورد می‌کنند من طلبم اینجا در قم تصویب آقایان را مطالعه کردم دیدم چیز بدی است، به زبان ملت است و معنای آن فروش کشور است، وقتی ما استقلال اقتصادیمان را از دست دادیم و وابسته اقتصادی به جای دیگری شدیم قهرا وابسته سیاسی هم خواهیم شد، وابسته فرهنگی هم خواهیم شد سیاست و فرهنگ امروز تابع مسائل اقتصادی است، من دیدم آینده این کار واقعا به ضرر کشور است لذا اعتراض کردم. غالب پولهای قرض شده به مصرف طرحهای نیمه تمام را کد رسیده که دولت امکان اتمام آنها را ندارد و در نتیجه طرحهای بی‌فایده و کم‌میت زیر بدهیهای خارجی خم، و نام این کارهای خلاف و نپخته سازندگی گذاشته شد. (پیوستهای شماره ۲۱۷ و ۲۱۸)

س: آیا در طرح این مساله با کسی هم مشورت فرمودید، و آیا احساس نمی‌کنید اگر این گونه مسائل را به صورت خصوصی و با پیغام دادن به مسئولین پیگیری بفرمایید بهتر از این است که در سخنرانی عمومی مطرح بفرمایید تا به این شکل خشن با آن برخورد نشود؟

ج: هسین مساله را که این قدر سروصدا روی آن علیه ما به راه انداختند من اول در ارتباط با آن با بعضی افراد مشورت کردم، بعضی گفتند مطرح کردن آن این ضررها را دارد، بعضی گفتند فلان ضرر را دارد و فعلا به موقعیت و مرجعیت شما صدمه می‌زند و...، اما معنای مشورت این نیست که انسان دست از نظر صحیح خودش بردارد بلکه معنای مشورت این است که انسان با افراد مشورت کند تا مساله پخته بشود، بعضی وقتها انسان قانع می‌شود بعضی وقتها قانع نمی‌شود، من بعد از آنکه مشورت کردم و قانع نشدم باز با قرآن استخاره کردم، آیه بسیار خوبی آمد من هم صحبت کردم، آن وقت علیه من امام جمعه شیراز صحبت کرد، آقای ری شهری در اصفهان صحبت کرد، روزنامه‌های وابسته سروصدا و تبلیغات به راه انداختند، اما من مصلحت نظام و انقلاب و مردم را در نظر گرفتم و پس از چندسال مشخص شد آنهایی که به این نصیحت من گوش ندادند چه ضرری به کشور زدند، آقای خامنه‌ای نیز در این اواخر با آن مخالفت کرد هر چند در آن اوایل از آن حمایت می‌کرد، آقای موسوی اردبیلی نیز در آخرین نماز جمعهای که در تهران خواند به عواقب سو آن و نیز به موضع‌گیری من اشاره داشت.

اما اینکه می‌گویید چرا به آقایان تذکر ندادید، آقایان اصلا گوش نمی‌دادند، و به اصطلاح مرا بایکوت کرده بودند همچون حال فعلی، بالاخره ما گفتیم این مساله را در سخنرانی عمومی مطرح می‌کنیم حداقل یک عده بفهمند که این مسائل هست، و از قول حضرت امام هم نقل کردم. اصلا این امر که چند نفر برای مردم تصمیم بگیرند و کسی هم هر چند به عنوان راهنمایی حق نداشته باشد اظهار نظر کند امری است برخلاف عقل و شرع، و برخلاف آزادی است که به مردم انقلابی ما وعده داده شد، با منطق آقایان باید روی همه آیات و روایات امر به معروف و نهی از منکر خط قرمز کشید.

س: پس از سخنرانی حضرتعالی پیرامون استقراض، چه عکس‌العملی از سوی مسئولان صورت پذیرفت و آیا نصایح شما را جامه عمل پوشاندند یا خیر؟

ج: پس از این سخنرانی نه تنها مسئولان به تذکرات من توجهی نکردند بلکه یک عده را تحریک کردند تا در نماز جمعه و مدرسه فیضیه و مقابل بیت من بیایند و شعارهای تهدیدآمیز بدهند و

فحاشی کنند. در مدرسه فیضیه تجمع به راه انداختند، فرزندان مرحوم شهید سعیدی را تحریک کردند و آنان علیه من سخنرانی کردند، آقای حائری شیرازی در نماز جمعه شیراز و آقای ری شهری در اصفهان سخنان تندی علیه من گفتند و به دنبال آن هم روزنامه‌ها و مطبوعات وابسته شروع کردند به جنجال و اهانت، و گفتند فلانی دارد چوب لای چرخ دولت می‌گذارد و ساده‌اندیش است و از این حرفها خلاصه با این کارها خواستند مساله را تحت الشعاع قرار دهند، و من روز شنبه قبل از شروع درس مجدداً در این باره صحبت کردم و گفتم شما حالا گوش نمی‌دهید ده سال دیگر معلوم می‌شود که حرف من درست بوده و این استقراض به ضرر مملکت بوده است (پیوست شماره ۲۱۹)، اتفاقاً به ده سال هم نکشید، چهارپنج سال بعد همه فهمیدند ضرر این کار بیشتر از منفعتش بوده و هنوز هم دولت نتوانسته از زیر بار این بدهیها بیرون بیاید. شاگردان درس هم وقتی این حرکات بچه‌گانه را دیدند نامهای به شخصیتها و مسئولین نوشتند که ترتیب اثری داده نشد و مثل خیلی دیگر از نامه‌ها و شکایات بی‌جواب ماند. (پیوست شماره ۲۲۰)

اعتراض به برگزاری کنفرانس مادرید

س: هنگام برگزاری کنفرانس مادرید در اسپانیا حضرتعالی سخنرانی مهمی را در جلسه درس خود ایراد نمودید که در آن ضمن تعطیلی درس و اعلام عزای عمومی از همه شاگردان و طلاب و فضلا و اقشار مختلف درخواست نمودید تا نسبت به برگزاری این کنفرانس اسرائیلی اعتراض نمایند، و متعاقب آن شاگردان حضرتعالی که شاید تعدادشان به حدود هزار نفر می‌رسید در خیابانهای قم تا حرم مطهر و مدرسۀ فیضیه اقدام به راهپیمایی کردند که جو عمومی حوزه را در همان روز دگرگون ساخت و دروس حوزه که تا آن ساعت برقرار بود تعطیل شد و شورای مدیریت هم با انتشار اطلاعیه‌ای دست نویس کلیه دروس مدارس تحت پوشش را تعطیل و مراسمی را در ساعت ده صبح همان روز در مدرسۀ فیضیه برگزار نمود و یکی از آقایان مدرسین در آن مراسم سخنرانی کرد، که متأسفانه نه برگزارکنندگان و نه سخنران و نه رسانه‌ها ازبانی و مسبب اصلی این حرکت هیچ‌یادی نکردند و به نام خود تمام نمودند. لطفاً در باره ضرورت اعلام این حرکت عمومی و مسائل پیرامون آن توضیح بفرمایید. ج: بسله در آن روز من احساس کردم که در دفاع از مردم فلسطین لازم است اقدام شود و تحرکی صورت پذیرد، و لذا آن سخنرانی را در درس ایراد کردم و در اعتراض به برگزاری این کنفرانس عزای عمومی اعلام و درس را تعطیل کردم و گفتم قاعده‌اش این بود که امروز کشور ما سراسر اعتراض باشد، ولی حالا که ما امکانات نداریم و دست ما کوتاه است بیش از این از ما انتظار نمی‌رود، و به آقایان طلاب و فضلا گفتم به اندازه توان خود اعتراضشان را اعلام کنند، و آنان هم به یک راهپیمایی خودجوش اقدام کردند که اثر خوبی در حوزه و کشور داشت و متعاقب آن دروس حوزه تعطیل شد و مجلس هم جلسه آن روز خود را نیمه‌تمام گذاشت و انعکاس خوبی پیدا کرد، هرچند آنان هیچ‌نامی از من نیاوردند و به نام خود تمام کردند، ولی قصد من حمایت از مردم فلسطین بود که الحمدلله انجام شد، در این قبیل موارد صحبت از من و شمانیست صحبت از مصالح اسلام و مسلمین است. (پیوست شماره ۲۲۱)

ملاقات نمایندگان مجلس در ارتباط با حمایت از مردم مظلوم فلسطین

س: در سالهای پس از برکناری، جمعی از نمایندگان مجلس به خدمت حضرتعالی رسیدند و پس از این ملاقات گویا با آنها برخورد شده بود که چرا به دیدن شما آمده‌اند، جریان این دیدار چه بود؟

ج: در آن ایام در تهران سمیناری به عنوان حمایت از فلسطین تشکیل شده بود و در همین رابطه تعدادی از نمایندگان مجلس به قم آمده بودند که به اصطلاح با مراجع راجع به مساله فلسطین دیداری داشته باشند، این افراد در قم به منزل من هم آمدند، آقای حاج شیخ حسین هاشمیان نایب رئیس اول مجلس، آقای هدایتی، آقای صالح آبادی و آقای سیدهادی خامنه‌ای از جمله آنان بودند. من راجع به فلسطین برای آنها صحبت کردم، گفتم شعار تنها برای فلسطین کافی نیست، باید از راههای مختلف به آنها کمک مالی و تسلیحاتی کرد که این بچه‌های فلسطینی که با سنگ از خودشان دفاع می‌کنند بتوانند در مقابل اسرائیل به شکل بهتری از خودشان دفاع کنند. بعد این آیه شریفه را خواندم: "و اذ تاذن ربک لیبعثن علیهم الی یوم القیامه من یشومهم سو العذاب" (۱) و گفتم مطابق نص صریح قرآن کریم یهودیان صهیونیسم همیشه این گرفتاریها را دارند و راحتی و آسایش نخواهند داشت، بعد آن حدیث را که در بحار است برای آنها خواندم که حضرت صادق (ع) در مورد کسانی که در نهایت یهود را منقرض می‌کنند می‌فرمایند: "هم والله اهل قم، هم والله اهل قم، هم والله اهل قم."

این حدیث در جلد پنجم جواهر هفتم چاپ بیروت و جلد ششم چاپ تهران از کتاب بحار الانوار صفحه ۲۱۶ می‌باشد. این حدیث خیلی حدیث دلگرم کننده‌ای است، من این حدیث را برای آنها خواندم و گفتم از باب اینکه قم مرکز علمای اسلام است این نهضت انشا الله از قم شروع می‌شود و با وحدت مسلمانان به پیش می‌رود و به نتیجه می‌رسد، بالاخره در این زمینها مقداری صحبت شد، اصلا راجع به سیاست و رهبری و نظام و این مسائل هیچ صحبت نشد، ولی متاسفانه وقتی آقایان رفته بودند تهران با آنها برخورد شده بود که بله اینها رفته‌اند در قم که فلانی را زنده کنند، مثل اینکه من مرده‌ام و اینها باید بیایند مرا زنده کنند غافل از اینکه به قول عوام: "بشتر خوابیده هم که باشد از الاغ بزرگتر است." بعد آقایان رفته بودند منزل آیت الله گلپایگانی، بر حسب نقل آقایان ایشان پیرمرد و بیمار اصلا اول متوجه نشده بودند که اینها آمده‌اند برای اظهار هماهنگی با فلسطینیان. فرموده بودند در فلسطین مگر چه خبر شده است؟ بعد رفته بودند منزل آیت الله اراکی پسر ایشان هر چه خواسته بود به ایشان کلمه فلسطین را بفهماند اصلا گوش ایشان نشنیده بود که چه می‌گوید و ایشان همین جور که نشسته بودند اشعاری را زیر لب زمزمه می‌کرده‌اند، بعد خود این نمایندگان گفته بودند ما تنها جایی که استفاده کردیم منزل فلانی بود.

بعد تعدادی از آقایان را دادگامیژه احضار کرده بود، در مجلس علیه آنان معرکه گرفته بودند، آقای صالح آبادی را که نماینده مشهد بود دو سه ماه زندان کردند، اینها از همان ظلمهایی است که در این کشور متاسفانه به اسم اسلام انجام می‌شود، با این روش به کجا می‌خواهیم برویم خدا می‌داند؟

۱ - سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶۷

رد تقاضای ملاقات گالیندوپل (نماینده سازمان ملل)

س: بعد از تظییقاتی که نسبت به بیت حضرتعالی صورت گرفت گویا از مجامع بین‌المللی از جمله کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل هیاتی برای رسیدگی به مساله حقوق بشر به سرپرستی گالیندوپل به ایران آمده بودند و از جمله تقاضای ملاقات با حضرتعالی را داشتند و حضرتعالی حاضر نشدید با آنها ملاقات کنید، بفرمایید انگیزه حضرتعالی از رد این ملاقات چه بود؟
ج: ببله اگر گالیندوپل می‌آمد اینجا من حرفهای زیادی برای گفتن داشتم، برای اینکه در این شرایط

هم نسبت به من فشار هست هم نسبت به مردم، ولی من دیدم اگر اینها بیایند و ما بخواهیم همه حرفها را بزنیم بالاخره یک مقدار پرده‌داری می‌شود، باید اصل این انقلاب باقی‌ماند و جوری نشود که از صحبت‌های ما علیه اصل انقلاب بهره‌برداری بشود، و اگر هم انسان بخواهد پیش آنها مسائل را نگوید و مسامحه کند آن هم درست نیست، برای اینکه آنها منعکس می‌کنند که فلانی هم چیزی برای گفتن نداشت و معنای این حرف این بود که هیچ‌اشکالی وجود ندارد و در ایران حقوق انسانها حفظ می‌شود و آزادی هم هست. بالاخره برای من دوران امر بین محذورین بود، از یک طرف اگر می‌خواستیم چیزی نگوییم این معنا تشبیه می‌شد که همه چیز در ایران درست است و اگر می‌خواستیم بگوییم پرده‌داری بود و دلمان نمی‌خواست که به اصل انقلاب و اصل نظام اسلامی و کشور ضربه بخورد، روی این اصل من ملاقات با آنها را نپذیرفتم. البته از آن طرف هم معلوم نیست که آنها صددرصد مدافع حقوق انسانها باشند، آنان شعارهای آزادی و حقوق انسانها را سر می‌دهند ولی بسا پشت‌پرده‌ای‌ای هست که بهمین بهانه می‌خواهند اصل اسلام و کشوری را که به اسم اسلام است زیر سؤال ببرند و بگویند اسلام با حقوق انسانها مخالفت دارد، اینها بسا در این مایه‌ها هم باشند.

سخنرانی سال ۷۱ و حمله نظامیان به بیت

س: حضرتعالی در ۲۱ بهمن سال ۷۱ سخنرانی مهمی به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب ایراد فرمودید که متعاقب آن در روز جمعه ۲۳ بهمن گروه‌های فشار پس از نماز جمعه به حسینیه و دفتر حضرتعالی حمله کرده و با پرتاب سنگ و شعارهای مستهجن اقدام به تهدید نمودند، و روز شنبه ۲۴ بهمن نیز به محل درس یورش آورده و عده‌ای از شاگردان را مورد ضرب و شتم قرار داده و بازداشت نمودند، شنبه‌شب نیز نیروهای نظامی زیادی ضمن محاصره منطقه به حسینیه و دفتر حضرتعالی هجوم آورده و خسارات زیادی را وارد ساختند، لطفاً ضمن بیان ماجرا بفرمایید چه چیزی موجب گردید تا حضرتعالی ضرورت آن سخنرانی را احساس نمایید، و آیا حملات پس از آن را پیش‌بینی می‌کردید؟

ج: در آن زمان خفسقان شدیدی علیه برخی نیروهای انقلاب به وجود آمده بود، تعداد زیادی از بچه‌های خوب انقلاب را به بهانه‌های مختلف بازداشت کرده بودند و هیچ کس صدایش بلند نمی‌شد و اعتراض نمی‌کرد، برخی مسئولان هم مصاحبه کرده و به دروغ ادعا کردند که ما حتی یک زندانی سیاسی در ایران نداریم در همان ایام آقای حاج داوود کریمی و آقای محمود دردکشان و بعضی دیگر از نیروهای مخلص را دستگیر کرده و تحت فشارهای روحی و جسمی قرار داده بودند و برحسب آنچه نقل شد از آنان خواسته بودند تا مصاحبه تلویزیونی کنند و بگویند ما زیر نظر آقای منتظری قصد کودتا و براندازی داشتیم و ... خلاصه در آن شرایط من احساس کردم که لازم است سکوت را بشکنم و در حد توان از حقوق بچه‌های مخلص انقلاب دفاع کنم و تذکراتی را که به نظرم می‌رسید گوشزد نمایم. صحبت‌های من در آن روز شاید کمتر از ربع ساعت بود، دو روز پس از این صحبت‌ها یک عده را از نماز جمعه تحریک کردند و مقابل خانه ما تجمع کرده و با شعارهای زننده و پرتاب سنگ اقدام به تهدید نمودند. روز سوم هم تعدادی از آنان به طور هماهنگ به محل درس آمدند تا درس را به هم بزنند، من تصمیم گرفتم بگویم که به هر ترتیب شده در درس حاضر شوم و درس را بگویم ولی وقتی مشورت کردم عده‌ای معتقد بودند ممکن است اینها اهداف دیگری داشته باشند و در نهایت میان آنها و شاگردان درگیری و زدوخورد صورت بگیرد، روی این اساس چون نزدیک ماه مبارک رمضان هم بود و سه‌روز بیشتر به تعطیلات حوزه نمانده بود به احمد آقا گفتم برو اعلام کن



درس تا بعد از ماه مبارک تعطیل است، و احمد هم همین کار را کرد و تقریباً برنامه آنان به هم خورد، ولی با این حال شروع کرده بودند به شعار دادن و ضرب و شتم بعضی از شاگردان، و اطلاعات هم که در صحنه حضور داشت علناً از آنها حمایت کرده و بعضی از شاگردان مضروب را دستگیر کرده بود خلاصه جو رعب و وحشت شدیدی درست کردند و این ادامه داشت تا اینکه در همان شب حدود ساعت ده به همراه حدود هزار نیروی نظامی به فرماندهی آقای روح‌الله حسینیان و با قطع برق و تلفن، منطقه را محاصره کرده و با جرثقیل و دستگاه برش و ... اقدام به کندن درها و شکستن شیشه‌ها نمودند و وارد دفتر و حسینیه و تلفنخانه و خانه پاسدارها شدند و اموال شخصی از جمله اموال مربوط به مرحوم محمد و نیز آرشیو چهارده ساله ما را که مجموعه ارزشمندی بود به گفته آقایان با چند وانت بردند. خلاصه این تهاجم تا حدود ساعت سه بعد از نیمه‌شب ادامه داشت و همسایه‌ها و اهل محل را دچار وحشت و اضطراب نمود. متأسفانه در بعضی روزنامه‌ها اخبار و حوادث را به صورت وارونه منعکس کردند و هرچه خواستند نوشتند و این در حالی بود که ما حق یک کلمه تکذیب و دفاع نداشتیم.

س: در صورتی که صلاح می‌دانید بفرمایید هنگام هجوم نیروهای نظامی و اطلاعاتی به بیست حضرتعالی در سال ۱۳۷۱ که به دنبال سخنرانی شما اتفاق افتاد، حضرتعالی و خانواده و بستگان در کجا به سر برده و از نظر روحی چه وضعیتی داشتید و در آن لحظات پر اضطراب چمی کردید؟

ج: متأسفانه برخی از پاسدارهای منزل و بعضی از آقایان همسایگان از جریان اطلاع پیدا کرده بودند ولی به من نگفتند. من یک دفعه دیدم صدای کندن درها و شکستن شیشه‌ها و هیس‌های زیادی می‌آید و خانه ما از دو طرف و خانهای اطراف محاصره شده و احدی را اجازه ورود و خروج نمی‌دهند، و خبر آمد که خانواده مرحوم ربانی‌املشی غش کرده است، برق و تلفن‌ها قطع شد و خانواده ما گریه می‌کرد، و در این اثنا خانواده سعید که تازه بچه‌دار شده بود هراسان و گریان آمد در اطاق من که چه باید کرد، و این جریان پنج ساعت طول کشید. آرشیو چندین ساله و نامه‌ها و تلگرافات و روزنامه‌ها و لوازم صوتی و زیراکس و ضبط و ماشینها هر چه بود حتی پولها را بردند و بعداً شاهدان عینی ماجرا گفتند که برخی افراد سپاه و اطلاعات و مساعدین آنها بعضی از اشیا را از یکدیگر می‌ربودند، منتها بعضی از اشیا و پولها را بعداً برگرداندند و بسیاری را ندادند که ندادند. آقای مومن گفتند: "من خودم از آقای خامنه‌ای شنیدم که گفتند لوازم و اشیا ایشان را پس بدهید" ولی تا حال که نداده‌اند، چند روز بعد از عید آقای یزدی که رئیس قوه قضائیه بود آمد منزل ما به عنوان دیدار عید و گفت: "آقای هاشمی در سفر بوده‌اند و آقای خامنه‌ای هم خبر نداشتند"، من گفتم: "حالا که خبر پیدا کردند چه عکس‌العملی نشان دادند؟" "من الحمدلله استقامت خود را در آن شب از دست نادم و مشغول ذکر و دعا و قرآن بودم. اجمالی از جریان را من در نامه ۱۲ صفحهای مورخ ۱۳۷۲/۲/۱۰ ذکر کرده‌ام (پیوست شماره ۲۲۲) و مجموع صحبت من و مصاحبه احمد آقای ما و اعلامیه‌ها و پیامدهای این جریان در جزوه‌ای به نام "واقعه بهمن ۱۳۷۱" جمع‌آوری شده، منتها همه آزادند که نسبت به من هر کاری خواستند انجام دهند ولی ما نه اجازه گفتن داریم و نه اجازه پخش آن، و انشا الله در قیامت کبری به همه گفتارها و کردارها رسیدگی می‌شود. (پیوستهای شماره ۱۵۹ و ۲۲۳ الی ۲۳۲)

تاکید بر ضرورت عمل به قانون اساسی

س: حضرتعالی در صحبت‌هایتان همواره بر عمل به قانون اساسی تاکید داشتید، آیا تخلف از

قانون اساسی وجود داشت که بر پایبندی به آن تاکید می فرمودید؟ آیا به نظر حضرتعالی ولی فقیه نمی تواند از موضع بالاتر از قانون اساسی تصمیم گیری کند؟ مسائلی نظیر تشکیل "مجمع تشخیص مصلحت نظام" و یا "دادگاه ویژه روحانیت" و موارد دیگری از این قبیل که در قانون اساسی وجود نداشت در زمان مرحوم امام و به دستور ایشان تشکیل شد، حضرتعالی در این موارد چه نظری داشتید؟

ج: من با اینها مخالف بودم، الان هم مخالف هستم، در قانون اساسی آزادی ملت و آزادی احزاب به معنای واقعی آن آمده است ولی الان آیا به آن عمل می شود؟ همین چندروز پیش آقای خامنه ای صحبت کرد که دانشگاه باید در سیاست دخالت کند، آیا واقعا اگر دانشجویان بخواهند یک خط سیاسی مستقل داشته باشند کسی مزاحم آنان نمی شود؟ یا اینکه دانشجویان باید سیاسی باشند بدین معناست که همه آنها باید بگویند هر چه شما می گوید درست است و گرنه گروههای فشار و امثال شعبان بی مخها را به سراغتان می فرستیم، خلاصه در ذهن آقایان این است که نظام یعنی اشخاص. در قانون اساسی آزادی و تعدد احزاب بر اساس اسلام و در چهارچوب قانون اساسی آمده است، مسننها در خیلی موارد مشاهده می کنیم که به قانون اساسی عمل نمی شود، اینکه بیاییم در مقابل مجلس و نهادهای قانونی دیگر یک مجمع تشخیص مصلحت درست کنیم، هر جا هم هر چه را خواستیم با زور ولایت فقیه درست کنیم این چیز درستی نیست، برای ولی فقیه هم در قانون اساسی یک وظایف خاصی مشخص شده است، اگر کاری در مملکت ضروری بود که صورت بگیرد باید از طریق مجلس و همان کانهایی که در قانون اساسی پیش بینی شده است صورت بگیرد و الا اگر بنا شود هر چه ولی فقیه خواست انجام شود اولاً دیگر نیازی به قانون اساسی و مجلس نباید داشته باشیم و ثانیاً این خطمشی در نهایت از دیکتاتوری سر در می آورد و دنیای امروز با دیکتاتوری سازگار نیست. حکومتی که بر اساس دیکتاتوری باشد دوام نمی آورد و آقایان هم اشتباه می کنند، اگر چنانچه با ملت بسازند و به مردم مطابق قانون اساسی آزادی بدهند و دخالتهای بیجا نشود به نفع خود آقایان هم هست. بلی اگر منظور از مجمع تشخیص مصلحت کمک به مجلس شورای اسلامی باشد بدین نحو که از صاحب نظران در مسائل سیاسی و اقتصادی با قطع نظر از خطبازیهای سیاسی دعوت شود تا در مسائل مهمه کشور بحث شود و پس از تضارب افکار و به دست آوردن نتیجه، نتیجه را با محصل ادله به مجلس شورا بدهند تا آنان آن را مطرح و رای گیری نمایند این کار کار خوبی خواهد بود و در حقیقت کمکی است برای مجلس شورا، و بالاخره مجمع تشخیص مصلحت به نحوی که آقایان طرح ریزی کرده اند منجر به تعدد مراکز تصمیم گیری و حکومت فردی می شود، و در حقیقت فاتحه مجلس شورا و جمهوریت حکومت خوانده شده است. در اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی آمده است: "پس از مقام رهبری، رئیس جمهور عالی ترین مقام رسمی کشور است." ولی مجمع تشخیص مصلحتی که آقایان درست کرده اند رئیس جمهور عضو آن و رئیس مجمع بر او ریاست دارد و در حقیقت مجمع تشخیص مصلحت دولتی است مستقل فوق دولت رسمی کشور و قهراً بر خلاف بسیاری از اصول قانون اساسی بویژه اصل چهارم می باشد، و این امر در قانون اساسی اول نبود و در بازنگری اضافه کردند. در این رابطه می توان به کتابچه "حکومت مردمی و قانون اساسی" که نگارش اخیر اینجانب است مراجعه نمود.

اعتراض به تشکیل دادگاه ویژه روحانیت

س: آیا راجع به تشکیل مجمع تشخیص مصلحت و یا دادگاه ویژه روحانیت با حضرتعالی صحبت نشده بود؟

ج: نه، با من صحبت نشده بود و من اینها را مخالف قانون اساسی می‌دانم، دادگاه ویژه روحانیت خلاف قانون اساسی است، در قانون اساسی هست که مرجع همه تظلمات دادگستری است، ولی فقیه فقط می‌تواند رئیس قوه قضائیه را مشخص کند، ولی اینکه بیاید یک تشکیلات جدا درست بکند آن هم به صورت در بسته که هر کاری دلشان می‌خواهد بکنند این کار خلاف قانون اساسی است. افرادی که کار می‌کنند، خرجهایی که می‌شود با این وضع اقتصادی مملکت، اینها همه خلاف قانون اساسی و ظلم به مردم است، و در زمان مرحوم امام، ایشان در پاسخ به نمایندگان مجلس بر ضرورت اجرای قانون اساسی و هماهنگی با آن تاکید کردند و این تشکیلات فراقانونی را به خاطر زمان جنگ ذکر کردند، ولی مشاهده می‌شود بعد از ایشان هنوز هم این روند ادامه دارد.

س: آیا احکام آنها شرعی است؟

ج: احکام آنها هم شرعی نیست، شنیدم که یکی از قضات همین دادگاه ویژه به یک نفر که روحانی نیست و به اتهام ارتباط با من بازداشت شده بود گفته بوده: "پرونده شما هیچ چیز که قابل تعقیب باشد ندارد فقط یک نامه به آیت‌الله خامنه‌ای بنویس توبه بکن"، او گفته من کاری نکرده‌ام که توبه کنم، بعد همین قاضی آمده است چهار سال زندان به همین آقا داده است خوب آقای قاضی تو که می‌گویی در پرونده چیزی نیست که زندان داشته باشد چرا این فرد را به چهار سال زندان محکوم کرده‌ای؟ چنین حکمی آیا شرعی است؟

س: گویا یک بار آقای بجنوردی در زمانی که عضو شورای عالی قضایی بود به امام پیشنهاد کرده بود که در دادگستری یک شعبه‌ای به این مساله یعنی رسیدگی به تخلفات روحانیت اختصاص داده شود و دادگاه ویژه روحانیت لغو شود، جریان این قضیه چه بوده است؟

ج: این جریان در خاطر من نیست، ممکن است آقای بجنوردی در آن زمان چنین پیشنهادی داده باشند.

س: آیا شخص حضرتعالی در این زمینه با حضرت امام صحبت نکردید؟

ج: تلفنگرامی در این رابطه به معظم له زده شد که متن آن موجود است و احمد آقا از قول امام جوابی برای آن نوشته بودند (پیوستهای شماره ۲۳۳ و ۲۳۴)

س: حضرتعالی در نامه‌ای که در سال ۱۳۷۲ خطاب به ملت ایران نوشتید مطالب مشروح و مستدلی را درباره غیر قانونی بودن دادگاه ویژه روحانیت بیان داشتید، لطفا در این باره نیز توضیح بفرمایید.

ج: پس از حمله به بیت من و غارت اموال و آرشینو چهارده ساله و مجلات و نامه‌ها و تلگرافات مردم، من یک نامه دوازده صفحه‌ای نوشتم و در آن راجع به دادگاه ویژه و عدم مشروعیت آن مطالبی را گوشزد کرده‌ام که بد نیست حالا که این قضیه مطرح شد قسمتهایی از آن را برای

شما بخوانم، البته من این مطالب را برای تاریخ نوشته بودم:

... "دادگاه ویژه که از قرار معلوم عامل تهاجم شبانه به بیت اینجانب و سلب امنیت از ساکنین این منطقه و غارت اموال بوده است هیچ گونه مبنای قانونی ندارد و تشکیل آن خلاف قانون اساسی است به چند دلیل:

دلیل اول: در اصل ۶۱ قانون اساسی آمده است اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاههای دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود، و معلوم است که دادگاه ویژه روحانیت از دادگاههای دادگستری و زیر نظر قوه قضائیه نیست و به قوانین و مقررات قضائی کشور اعتنا ندارد، بنابراین حق دخالت در امور قضائی را ندارد و متصدیان آن باید پاسخگویی اعمال خلاف قانون خود باشند.

دلیل دوم: فرض کنید شخص یا مقامی در کشور هر چند عالی رتبه مثلا تشکیلاتی به نام دادگاه ویژه با مقررات مخصوص به خود، در مقابل قوه قضائیه کشور اختراع کند که مستقل عمل نماید و در برابر اعمال خود به قوه قضائیه کشور پاسخگو نباشد، بدون شک این عمل مخالف قانون اساسی تلقی می شود که اگر از روی عمد باشد جرم است و اگر از روی غفلت و اشتباه باشد باید از اشتباه خود برگردد و خسارتهای وارده را جبران نماید، از طرف دیگر ما می بینیم که ذیل اصل ۱۰۷ قانون اساسی راجع به رهبر کشور می گوید: "رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است"، بنابراین همان طور که رئیس جمهور مثلا حق ندارد دادگاهی مستقل در مقابل قوه قضائیه تشکیل دهد رهبر نیز چنین حقی ندارد و باید مطابق اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی، مجلس خبرگان رهبری به این عمل رهبر رسیدگی نماید.

دلیل سوم: در اصل یکصد و دهم قانون اساسی وظایف و اختیارات رهبر در یازده فقره مشخص شده است و در بین آنها نامی از تشکیل دادگاه ویژه روحانیت برده نشده، بنابراین تشکیل آن قانونی نیست، لازم است توجه شود انتخابات خبرگان رهبری از ناحیه ملت، و انتخاب مقام رهبری از ناحیه خبرگان، هر دو بر اساس قانون اساسی کشور است، و ملت به وسیله خبرگان رهبری را انتخاب می نمایند که عملا پایبند به قانون اساسی باشد و از آن تخلف نکند.

دلیل چهارم: دادگاه ویژه از ناحیه مجلس شورای اسلامی تصویب و تایید نشده و مقررات آن نیز به تصویب مجلس نرسیده است، مادامی که مقرراتی به تصویب مرکز قانونگزاری کشور نرسد ارزش قانونی ندارد و اجرای آنها جرم محسوب می شود، اگر بنا باشد بدون مراجعه به قانونگزاری قانون تراشی شود خط استبداد و یا هر چه می آید کشور را تهدید می کند، در جهان امروز قانونگزاری فردی و بی اعتنائی به قوه مقننه کشور خاطره سو حکومتهای استبدادی شاهانه را به یاد می آورد و در نتیجه حرمت انقلاب ملت شکسته می شود... ضمنا مجلس شورای اسلامی نیز حق ندارد بر خلاف قانون اساسی قانونی را تصویب نماید. " (بیوست شماره ۲۲۲)

اینها چهار دلیل بود بر اینکه دادگاه ویژه روحانیت خلاف قانون اساسی است و تشکیل آن جرم است. دادگاه ویژه هر چند به بهانه حفظ حریم روحانیت تاسیس شد ولی به وسیله آن عملا حریم روحانیت و مرجعیت شکسته شد و در اثر برخوردهای تند و غلط برخی از مامورین آن بتدریج حالت رعب و وحشت در جامعه روحانیت ایجاد شده و روحیه شهامت و شجاعت و اعتماد به نفس را از طبقه ای که پیوسته حامی حق و مدافع حقوق مردم ضعیف بوده اند سلب نموده است. در همه اعصار روحانیت محترم بود و آنان پناهگاه مردم گرفتار بودند ولی در زمان ما حریم روحانیت بکلی

شکسته شد. آقایان می‌خواهند به وسیله دادگاه ویژه، روحانیت را به طور کلی قبضه کنند و در اختیار خود قرار دهند، غافل از اینکه با این روش روحانیت دارای معنویت و ارزش اجتماعی باقی نمی‌ماند. درست است که باید حکومت و روحانیت هر یک دیگری را در رسیدن به هدفهای مشروع کمک نمایند، ولی این هماهنگی بدان معنا نیست که یک کدام دیگری را صددرصد در اختیار خود قرار دهد و استقلال آن را از بین ببرد.

دادگاه ویژه اول بار به تصدی مرحوم آقای آذری کارهای تنیدی انجام داد و عکس‌العملهای تنیدی را بسه دنبال داشت و بالاخره تعطیل شد، ولی دوباره مرحوم امام تصمیم به تشکیل آن گرفتند و چنین وانمود شد که غرض از آن اصلاح حوزه و تطهیر روحانیت است، و من چون به ضررهای آن واقف بودم به وسیله تلفنگرام به مرحوم امام مضار آن را یاد آور شدم و پیشنهاد کردم از طرف خود حوزه هیأتی برای رسیدگی به تخلفات روحانیون تعیین گردد، ولی آقای حاج احمدآقا از قول مرحوم امام مطالبی در رد پیشنهاد من نوشته بود (پیوستهای شماره ۲۳۳ و ۲۳۴)، و بالاخره دادگاه ویژه را تشکیل دادند و آقای فلاحیان به عنوان دادستان و آقای علی رازینی به عنوان قاضی آن تعیین شدند، و بعد معلوم شد هدف عمده این تصمیم مستقیماً سیدمهدی هاشمی و غیرمستقیم من و علاقه‌مندان من و دفتر من بوده‌اند، و چه افراد محترم و بیگناهی از روحانیون خدمتگزار به اسلام و انقلاب به بهانه‌های واهی و به نام سیدمهدی کوبیده شدند. پس از رحلت امام (ره) دادگاه ویژه را توسعه دادند و حتی در بند "د" از ماده ۱۳ قانون اختراعی این دادگاه مربوط به صلاحیتهای آن که از طرف آقای ری شهری تنظیم شد این چنین آمده است: "کلیه اموری که از سوی مقام معظم رهبری برای رسیدگی ماموریت داده می‌شود." این بند دادگاه ویژه را ابزار و اهرمی برای اعمال سیاستهای شخص رهبر معرفی می‌کند جسدای از دادگستری و دستگاه قضایی کشور، در صورتی که مطابق اصل یکصد و هفتم قانون اساسی "رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است." در این رابطه می‌توان به فصل ششم از کتابچه "حکومت مردمی و قانون اساسی" که نگارش اخیر اینجانب است مراجعه نمود.

نامه به آیت‌الله گلپایگانی در ارتباط با استقلال حوزه‌ها

س: شایع است که حضرت‌عالی یک نامه راجع به لزوم حفظ استقلال حوزه در زمان حیات مرحوم آیت‌الله گلپایگانی به ایشان نوشته‌اید، اگر امکان دارد بفرمایید که مضمون این نامه چه بود؟
ج: بله چنین نامه‌ای من به ایشان نوشتم و نوشتن این نامه روی این جهت بود که حوزه‌های شیعه امتیازی که داشتند این بوده که به دولت‌ها و حکومت‌ها وابسته نبوده‌اند، و حوزه‌ها و مرجعیت شیعه با قدرت مردمی در مقاطع حساس می‌توانسته است از اسلام و از تشیع و از حقوق انسانها دفاع کند و جلوی انحراف حکومت‌ها را بگیرد، اگر بنا بشود وابسته به دولت‌ها بشود هرچند دولت‌ها صالح هم باشند ولی بالاخره حقوق‌گیر دولتهایی می‌تواند حرفش را آن طور که باید بزند، و جنبه مردمی خود را از دست می‌دهد. (پیوست شماره ۲۳۵)

دیدار با آیات عظام گلپایگانی و اراکی

س: حضرت‌عالی دیدارهای متعددی نیز با مرحوم آیت‌الله گلپایگانی داشتید، بفرمایید در این ملاقاتها چه نوع مسائلی با ایشان مطرح می‌شد و بفرمایید در ملاقاتی که این اواخر با آیت‌الله اراکی داشتید چه مسائلی مورد گفتگو قرار گرفت؟

ج: دیدارهای من با آقایان صرفاً به این عنوان بود که آقایان بالاخره پیرمرد هستند و زعامت حوزه را در دست دارند، به خاطر جنبه‌های اخلاقی انسانی به دیدن آنها می‌رفتم و هیچ‌گاه مسائل سیاسی را مطرح نمی‌کردم از باب اینکه مایوس بودم که نتیجه‌ای داشته باشد. آیت‌الله‌راکی که شاید اصلاً در این مسائل نبودند، پیرمردی بود از علما، آدم متدین و مقدسی بودند، روی این اصل من از روی احترام به دیدن ایشان می‌رفتم، آیت‌الله گلپایگانی هم این اواخر همین‌طور بودند، در حضور ایشان معمولاً افراد مختلف بودند و ممکن بود یک وقت حرفی زده شود و بد برداشت شود و طور دیگری انعکاس داده شود، به همین جهت دیدار من یک دیدار عادی بود، عمدتاً احوال‌پرسی می‌کردم گاهی هم یک‌مساله فقهی مطرح می‌شد. پس از ارتحال حضرات آقایان مراجع عظام هم برحسب وظیفه از طرف اینجانب پیامهای تسلیتی تنظیم و منتشر گردید. (پیوستهای شماره ۲۳۶ الی ۲۳۸)

انتقام از نیروهای انقلاب به اتهام دفاع از اینجانب

س: بعد از کنار رفتن حضرتعالی تاکنون افرادی را در ارتباط با شما بازداشت و زندانی، و برخی از روزنامه‌ها و مجلات را هم به عنوان اینکه چیزی از شما نقل کرده‌اند تعطیل کرده‌اند، آیا این افراد چنانکه بعضی از مسئولین قضایی گفته‌اند که ما زندانی سیاسی در ایران نداریم زندانی سیاسی محسوب نمی‌شوند؟ آیا بردن نام شما در جمهوری اسلامی جرم کیفری و جنایی است و نه سیاسی؟

ج: بعد از این جریان‌ها افراد بسیاری را که در انقلاب هم نقش داشتند به همین بهانه بازداشت و زندانی کردند و به حبسهای یکسال، دو سال سه سال و حتی نهم سال محکوم کردند و افراد زیادی را از کار برکنار کردند. من نمی‌دانم زندانی سیاسی در فرهنگ آقایان چه مفهومی دارد اینکه آقای یزدی (رئیس قوه قضائیه) و بعضی افراد دیگر می‌گویند ما زندانی سیاسی یک نفر هم نداریم باید از آنها پرسید زندانی سیاسی یعنی چه؟ اگر کسی به یکی از کارهای آقایان اعتراض داشت این لابد از نظر آقایان یک جرم کیفری است؟ اگر یک کسی اصل جمهوری اسلامی را قبول دارد ولی نسبت به بعضی عملکردها معترض باشد و او را بگیرند زندانش کنند آیا این زندانی سیاسی نیست؟ آیا حتماً باید یک اتهام اخلاقی یا فساد مالی هم برای او درست کنیم تا بتوانیم ادعا کنیم که ما در ایران زندانی سیاسی نداریم؟ دادگاه ویژه خلاف قانون اساسی است و تا حال هر کس را خواستند ولو روحانی هم نباشد با تمسک به قانون خود ساخته بازداشت و محاکمه می‌کنند، دلشان هم خوش است که این یک تشکیلاتی است خارج از نظام دولت جمهوری اسلامی و به ولایت فقیه وابسته است. هر وقت به آقای هاشمی رفسنجانی و دیگران برای بعضی از این خلافکارها اعتراض می‌شود می‌گویند اینها کار دادگاه ویژه است و ربطی به دولت و وزارت اطلاعات ندارد با آقای یزدی صحبت می‌شود می‌گویند کارهای دادگاه ویژه خارج از تشکیلات قضایی ماست حالا این "لیکچر" (۱) را چه کسی و به چه مجوزی درست کرده است معلوم نیست آقایان می‌گویند دادگاه ویژه را امام درست کرده است، خوب اگر امام هم درست کرده‌اند خلاف قانون اساسی عمل کرده‌اند، حالا اگر امام هم یک چیزی را در یک زمان درست کردند باید برای همیشه باشد و به نام امام هر کاری دلشان خواست بکنند؟ گذشته از اینکه آیین‌نامه خود ساخته و غیرقانونی این دادگاه که در آن کلیه اموری که از سوی رهبری ماموریت داده می‌شود در صلاحیت این دادگاه شمرده شده است بعد از درگذشت امام و در سال ۱۳۶۹ توسط آقای ری شهری تدوین شده و به تایید آقای خامنه‌ای رسیده

است. در ظرف این چند سال اخیر دادگاه ویژه جمع زیادی از شاگردان درس مرا به تهمتهای واهی زندانی کرد و در اطلاعات یا دادگاه از آنان تعهد می گرفتند که در درس من شرکت نکنند. خلاصه اینکه من احساس می کنم از نیروهای انقلابی انتقام گرفته می شود، کسانی که اصلا در انقلاب نبودند و یک قدم هم برای انقلاب و مردم برنداشتند الان پشت پرده در رأس جریانات قرار گرفته اند و از نیروهای انقلاب دارند انتقام می گیرند.

حالا چه کسی و از کجا این جریانات را هدایت می کند، معلوم نیست. همین روزها شما ملاحظه می فرمایید که در انتخابات به اسم نظارت شورای نگهبان برخی کاندیداهایی که هیچ جای انقلاب نبوده اند و بعضی موضع معارض و مخالف هم داشته اند صلاحیتشان برای مجلس شورای اسلامی تایید می شود، اما اگر چهار تا آدم بدر دبخور که شناخته شده هستند و در انقلاب بوده اند کاندیدا بشوند با هزار انگ و برچسب صلاحیت آنان رد می شود؟ خوب چه کسی و از کجا این جریانات را هدایت می کند، خدا می داند. کیست که مراتب فضل و صلاحیت و تقوا و سوابق انقلابی و زندان و تبعیدهای آقای دکتر فضل الله صلواتی را نداند؟ یکبار هم که قبلانماینده مجلس بوده اند، چرا شورای نگهبان اخیرا صلاحیت ایشان را رد کرده است، البته بزرگترین جرم ایشان این است که گاهی در هفتنامه نوید اصفهان مطالبی را از من نقل می کردند و بالاخره هفتنامه نوید را نیز به همین بهانه و با زور چماق تعطیل کردند و خود آقای صلواتی هم از تعرض آنان مضمون نماند (پیوست شماره ۲۳۹)

مورد دیگر مرحوم آقای محمد حسن ظریف جلالی خراسانی را با همه سوابق مبارزاتی و خدماتی که نسبت به اسلام و انقلاب داشت برای اینکه در مشهد چند روز میزبان من شده بود به طور کلی از همه مشاغل برکنار کردند به گونه ای که برای معاش روزانه نیز دچار مشکل شده بود و تا هنگام درگذشت با کمال سختی گذراند. برخی از افراد سپاه را هم که مخلصانه چندین سال در جبهه و در خدمت انقلاب و نظام بودند به خاطر ارتباط مختصر با من و یا فقط اظهار تقلید و علاقه، با دست خالی از سپاه اخراج کردند، در صورتی که مولا امیرالمومنین (ع) حقوق خوارج را نیز قطع نکردند، حال این تصمیمات ظالمانه از ناحیه چه مقامی است نمی دانم.

۱ یعنی چیزی که شباهت به هیچ چیز ندارد. می گویند چند نفر دور هم نشسته بودند، یکی از آنها این شعر را خواند: گریه شیر است در برابر موش لیک موش است در برابر شیر، بعد یکی از آنها گفت: خوب این لیک موش چه حیوانی است، و دنبال بودند یک حیوانی به نام لیک موش پیدا کنند، و از آنجا این ضربالمثل پیدا شد.

چگونگی مواضع مرحوم حاج احمد آقا خمینی در اواخر عمر

س: شنیده شده که این اواخر مرحوم حاج احمد آقا خمینی از مسائل گذشته بخصوص نوشتن رنجنامه و برخوردهایی که با حضرت تعالی کرده بود پشیمان شده و در صدد جبران بوده است، در این رابطه آیا پیغام یا تماسی با شما داشتند یا نه، و به طور کلی مواضع اخیر ایشان چگونه بود؟

ج: اینکه ایشان مستقیما به من پیغام داده باشند که مثلا من پشیمان شده ام، کسی چنین پیغامی برای من نیاورد، اما من از افرادی که به اینجا می آمدند می شنیدم که می گفتند فلانی از مسائل گذشته ابراز تاسف می کند و می گوید کار درستی نبوده است، ولی آن اوایل که ایشان خیلی داغ و تنسند و تعزیه گردان قضا یا بود، من یادم هست وقتی که این جریانات اتفاق افتاد من یک نامه پنج صفحه ای برای مرحوم امام نوشتم (پیوست شماره ۱۶۵)، نامه ای بود مستل برای روشن شدن بعضی از مسائل، من شنیدم که این نامه را به مرحوم امام ندادند، احمد آقا وقتی نامه را گرفته بود خیلی ناراحت شده بود که

چرا من نامه نوشتام و گفته بود/فلانی هنوز هم دارد نامه می نویسد؟ ایسن نامه در مورخه ۶۸/۲/۱۸ نوشته شده بود یعنی بیست و شش روز پیش از فوت امام، آنها برنامه را جسوری تنظیم کرده بودند که تقریباً رابطه من با امام قطع باشد البته این اواخر من شنیدم که احمدآقا ابراز ناراحتی کرده بود که چرا نامه های مرا به دست امام نمی داده است وقتی هم امام مریض بودند من دو دفعه توسط آقای دری که آن روز رئیس دفتر ما بود به دفتر امام پیغام دادم که برای عیادت ایشان بروم، شنیدم که احمدآقا گفته بود نه. البته این اواخر که مرحوم حاج آقا رضا صدر که دایی خانم احمدآقا می شد فوت شده بودند من در مسجد اعظم برای شرکت در فاتحه ایشان زفته بودم، وقتی از مجلس بیرون می آمدم احمدآقا کنار دیوار در دالان نشسته بود، تا چشمش به من افتاد بلند شد و سلام کرد و خیلی گرم گرفت و احترام کرد، ولی اینکه آیا پشیمان شده بود یا نه من نمی دانم. بعد از بیماری ایشان آقای موسوی اردبیلی برای من پیغام فرستاده بودند که مصلحت است شما هم به دیدن احمدآقا بروید، من جواب دادم نامه ای برای احوالپرسی ایشان نوشتام و فاکس شده است و ایشان هم به هوش نبودند تا متوجه شوند چه کسی به عیادت ایشان آمده است. بعد از فوت ایشان هم من برای مادر و خانواده اش و آیت الله پسندیده پیام تسلیتی فرستادم که البته هیچ یک از اینها را هم جواب ندادند. (پیوستهای شماره ۲۴۰ و ۲۴۱)

نقل چند خواب در رابطه با مرحوم امام(ره)

س: شنیده شده است که آقای توسلی که در دفتر امام می باشند مرحوم امام را در خواب می بینند که ایشان با ناراحتی به آقای توسلی می گویند: "بروید قم و مساله مرا با آقای منتظری حل کنید"، آیا این موضوع صحت دارد؟

ج: این خواب خیلی مشهور بود و همه جا آن را نقل می کردند، از جمله مرحوم حاج غلامرضا قدیری برای من این موضوع را نقل کرد و گفت که آقای توسلی این خواب را برای حاج احمدآقا نقل می کند و او می گوید: "تو خواب دیده ای و به تو گفته اند، برو حل کن، به من که نگفتند." خود من هم پس از رحلت حضرت امام سه بار ایشان را به خواب دیدم که بی مناسبت نیست در همین جا این خوابها را نقل کنم و البته تعبیرش را به اهل فن محول می کنم:

۱ پس از این جریانات یک شب من مرحوم امام را در خواب دیدم که در یک باغ بودیم، در وسط باغ ایرانی بود و در اطاقک کنج این ایوان مرحوم امام به پهلو تکیه داده بودند، قبایشان را پوشیده بودند و یک کلاه سیاه هم که معمولاً به هنگام استراحت به سر داشتند سرشان گذاشته بودند و داشتند منظره باغ را تماشا می کردند، چند نفر آن طرفتر قدم می زدند تا چشمشان به امام افتاد دویدند رفتند دست ایشان را بوسیدند، ایشان هم به صورت نیم خیز با آنها حال و احوال کردند، من هم در عالم خواب گفتم با اینکه ایشان این اواخر با من خوب عمل نکردند ولی چون استاد من بوده اند اخلاق اسلامی اقتضا می کند که من هم بروم خدمت ایشان عرض ارادت بکنم، رفتم خدمت ایشان و یادم نیست دست به دست ایشان دادم یا دست ایشان را بوسیدم، ایشان چشمش که به من افتاد یک آهی کشیده و گفتند: حالا که حال ندارم ولی دلم می خواهد یک وقت بیایید اینجا با هم بنشینیم و درباره سوابقمان با هم صحبت بکنیم، من گفتم چشم، هر وقت مایل باشید می آیم، و از خواب بیدار شدم.

۲ در اوایل سال ۱۳۷۸ در حالی که در خانه محصور بودم خواب دیدم در اطاق بزرگی که تشک خواب ایشان در وسط آن پهن بود وارد شدم واحدی جز خانواده ایشان در آنجا به چشم نمی خورد، خانواده ایشان

مشغول مرتب کردن تشک خواب ایشان بودند، و ایشان به دستشویی رفته بودند، به محض این که خانواده ایشان مرا دیدند گفتند: ایشان دائما بهانه می گیرند و کتابهایشان را می خواهند، شما اگر ممکن است کتابهای ایشان را برای ایشان تهیه کنید تا سر ایشان به آنها بند شود و بهانه نگیرند، من فوراً چند کتاب که یکی از آنها مانند یک المنجد بزرگی بود مشتمل بر بسیاری از علوم آماده کردم و کنار تشک خواب ایشان گذاشتم و خانواده ایشان خیلی تشکر کردند، و در این میان ایشان با پیراهن و شلوار و یک جلیقه وارد شدند و به طرف جای خواب خود رفتند.

۳ در اواسط سال ۱۳۷۸ خواب دیدم ایشان با لباس روحانیت در سن حدود شصت سالگی در کوچه خلوتی عبور می کردند و چند کتاب و چند جعبه سفید بزرگ مانند جعبه های شیرینی با خود داشتند و خسته شده بودند و آنها را روی زمین گذاشته بودند. من به ایشان سلام کردم، تا چشم ایشان به من افتاد فرمودند: ممکن است شما به من کمک کنید؟ من فوراً برخی را برداشتم و برخی را خود ایشان و به راه افتادیم، در راه من فرمودند: پیرمردی اشارات درس می گوید و خوب بلد نیست شما یک اشارات درس بگویید، من به ایشان گفتم شیخ بهایی می گوید: راهی ننمود اشاراتش دل شاد نشد ز بشارتش

ماجرای بیمارستان لقمان حکیم و دخالت نیروهای اطلاعات

س: حضرتعالی در سال ۱۳۷۲ به خاطر ناراحتی قلبی که داشتید با اطلاع قبلی به بیمارستان لقمان حکیم تهران مراجعه نمودید که دخالت نیروهای اطلاعات منجر به بازگشت شما از بیمارستان شد و این حرکت در محافل خبری داخل و خارج کشور انعکاس وسیعی یافت، لطفاً بفرمایید اصل ماجرا از چه قرار بود و نیروهای اطلاعات چگونه مانع معالجه حضرتعالی شدند؟

ج: بله، در آن سال برای انجام یک سری آزمایشها با هماهنگی قبلی به بیمارستان لقمان حکیم تهران مراجعه کردم، واسطه ما هم آقای فاضل میبیدی بود که با یکی از پزشکان آنجا به نام آقای دکتر توکل سابقه آشنایی داشت. وقتی ما به بیمارستان رفتیم و آزمایشها و تست قلب صورت گرفت آنها گفتند شما باید سریعاً بستری شوید و کمترین حرکت برای شما خطرناک است، حتی برای اینکه من کمتر تحرک داشته باشم در همان جا یک ویلچر آوردند و مرا روی آن نشانند، بعد چشند نفر از پزشکها که برای معاینه من آمده بودند برای انجام مقدمات کار از اتاق خارج شدند و ما هم در آنجا منتظر ماندیم و خودمان را برای بستری شدن آماده می کردیم، اما این انتظار خیلی طول کشید و چند ساعتی ادامه داشت و هیچ یک از پزشکها به سراغ ما نیامدند و این برای ما مسالهای شد که چطور اینها که این همه اصرار و عجله داشتند تا این اندازه تاخیر کرده اند، روی این اساس آقای فاضل میبیدی از اتاق خارج شد و سراغ آنها را گرفت و وقتی آنها را دیده بسود خیلی با حالت اضطراب و نگرانی گفته بودند که الان پنج نفر از نیروهای اطلاعات به اینجا مراجعه کردند و با تهدید از ما تعهد گرفتند که شما حق بستری کردن فلانی را در این بیمارستان ندارید بعد همان پزشکها خیلی اظهار شرمندگی کرده و عذر خواسته بودند. ما هم که دیدیم قضیه از این قرار است گفتیم عیبی ندارد و با وجود همه خطرات از همان جا به طرف قم حرکت کردیم که الحمدلله اتفاقی نیفتاد، بعداً هم شنیدم که متأسفانه برای آقای دکتر توکل در این رابطه مزاحمتهای زیادی ایجاد کرده اند. این قضیه وقتی منتشر شد انعکاس خیلی بدی داشت که چطور یک چنین رفتار غیراخلاقی که همه

دنیا آن را مذمت می‌کنند اتفاق می‌افتد و خلاصه بعضیها خیلی به دست و پا افتادند و شروع کردند به تکذیب کردن و حتی با تهدید مسئولان بیمارستان را مجبور کردند تا این خبر را تکذیب کنند. در نهایت ما برای ادامه معالجات با بیمارستان خاتم‌الانبیا هماهنگ کردیم و در آنجا بستری شدم.

در همان زمان آیت‌الله گلپایگانی جریان را شنیده و خیلی ناراحت شده بودند و به من پیام دادند بیمارستان ما در قم در اختیار شما و هر نوع ابزار پزشکی و هر نوع پزشکی لازم باشد من برای شما فراهم و دعوت می‌کنم. اعلی‌الله تعالی مقامه الشریف.

درگذشت آیت‌الله اراکی، سخنرانی آقای خامنه‌ای و حمله به بیت

س: پس از درگذشت مرحوم آیت‌الله اراکی و بحران مرجعیت در سال ۷۳ که با اقبال مردمی و رویکرد خواص علما همچون آیت‌الله موسوی اردبیلی و آیت‌الله مومن و دوازده تن دیگر از علما نسبت به حضرتعالی از یک سو و دخالت نیروهای امنیتی و حکومتی از سوی دیگر همراه بود، آقای خامنه‌ای سخنرانی تنیدی در این زمینه ایراد نمودند که در آن به طور صریح البته بدون ذکر نام به حضرتعالی اشاره شده بود و نوعی جهت‌دهی به گروههای فشار محسوب می‌شد، به دنبال این سخنرانی گروههای فشار پس از نماز جمعه مجدداً و برای چندمین بار با سنگ و چوب به بیت حضرتعالی حمله کردند و فردای آن به محل درس یورش آورده و تریبون و لوازم حسینیه را شکستند و شاگردان را تهدید نمودند، که البته با دخالت شورای عالی امنیت ملی غائله خاتمه یافت. حضرتعالی علت اصلی این تهاجمات را چه می‌دانید و فکر می‌کنید به چه دلیل هر از گاه این‌گونه به حضرتعالی با آن همه سوابق و با اینکه استاد همه حضرات بوده‌اید حمله می‌شوند؟ و بفرمایید در آن زمان چه واکنشی از خود نشان دادید و آیا به محاکم قضایی شکایت بردید؟

ج: از همان اوایل رهبری آقای خامنه‌ای کاملاً مشهود بود که یک عده می‌خواهند برای مرجعیت ایشان زمینسازی کنند و حتی در زمان آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله اراکی هم عده‌ای این مساله را مطرح می‌کردند. به نظر می‌رسد مهمترین مانعی که این عده در راه خود می‌دانستند من بودم، آنها پیش خود تحلیل می‌کردند که اگر مرجعیت فلانی فراگیر شود موجب می‌شود تا رهبری آقای خامنه‌ای هم تضعیف شود، لذا از همان ابتدا به بهانه‌های مختلف به من و بیت من حمله می‌کردند و در جامعه به صورت یک سویه تبلیغات و جوسازی به راه انداختند، آنها معمولاً برای حملات خودشان بعضی صحبت‌های مرا بهانه می‌کردند ولی بعد از فوت مرحوم آیت‌الله اراکی من صحبتی نکردم و بهانه‌ای در دست آنان نبود، این بود که مطالب رادیوهای خارجی از جمله رادیو بی‌بی‌سی را بهانه کردند که بله این رادیوها دارند بر روی مرجعیت فلانی تبلیغ می‌کنند و معلوم می‌شود مثلاً برنامه‌ای و توطئه‌ای در کار است در حالی که رادیوهای خارجی به ارائه تحلیل و گزارش از وضعیت مرجعیت می‌پرداختند و اتفاقاً در گزارش‌هایشان بارها از دیگران و حتی شخص آقای خامنه‌ای نام می‌بردند.

خلاصه بعد از فوت آیت‌الله اراکی جو را به صورت شدیدی مسموم کردند تا آنجا که بسیاری از علما از برگزاری مراسم ختم برای آیت‌الله اراکی صرف‌نظر کردند، چون آن روزها یک عده را به عنوان "حزب‌الله" و امثال آن راه انداخته بودند و در مراسم علما به نفع مرجعیت آقای خامنه‌ای شعار می‌دادند، روی این اساس من هم صلاح ندیدم برای آیت‌الله اراکی مراسم بگیرم و فقط پیام تسلیتی نوشتم (پیوست شماره ۲۳۸) چون احتمال درگیری زیاد بود، حتی اعضای دفتر را جمع

کردم و به آنان گفتم لازم نیست برای مرجعیت من تبلیغ کنید یا نفسی دیگران را نمایید (پیوست شماره ۲۴۲)، اما یک وقت دیدم آقای خامنه‌ای درباره مساله مرجعیت سخنرانی کرد و به طور کنایه کالصریح علیه من موضعگیری نمود، البته از من نام نبرد ولی به گونه‌ای بود که همگان مرجع ضمیر را پیدا کردند، ایشان در این سخنرانی مطالب رادیوهای خارجی را بهانه کرده و حتی تعبیر تندی مثل "خیانت" را به من نسبت داد، پس از این سخنرانی بود که در سطح شهر قم اطلاعیه‌های مختلفی پخش شد که افراد را تحریک می‌کرد تا به بیت من حمله کنند، و بعد از نماز جمعه مجدداً گروههای فشار را مقابل منزل ما جمع کردند و علیه من و آیت‌الله مومن که بعضی مردم را به ما ارجاع داده بود شعار دادند، فردای آن روز هم به محل درس آمدند و من با وجود همه خطرات در محل درس حاضر شدم و درسم را گفتم ولی آنان پس از پایان درس شروع کردند به شعار و اینکه فلانی مرجع بی‌بی‌سی است و اعدام باید گردد و ... بعد هم تریبون و لوازم حسینی را شکستند و شاگردان را تهدید کردند که اگر فردا به درس بیایید با شما معامله ضدانقلاب می‌کنیم. خلاصه روز بعد با دخالت شورای عالی امنیت ملی آن غائله خاتمه یافت و شاگردان هم شکایتی علیه مهاجمان تنظیم کردند و بعضی آقایان اساتید دانشگاه هم نامه‌ای به آقای هاشمی رفسنجانی نوشتند که البته هیچ‌گونه ترتیب اثری به آن داده نشد (پیوستهای شماره ۲۴۳ و ۲۴۴)، آقاسعید هم نامه‌ای به آقای خامنه‌ای نوشت که طبق معمول آن هم بی‌جواب ماند. (پیوست شماره ۲۴۵)

وحدت یکسویه

س: سئوالی که در بعضی اذهان مطرح است اینکه حضرتعالی در دوران سکوت و خانه نشینی خود چرا به تاسی از امیرالمومنین (ع) به طور کامل سکوت اختیار نکردید، یا همانند آن حضرت که حتی گهگاه حاکمیت زمان خود را تایید و ترویج هم می‌کرد بلکه پشت سر خلیفه وقت نماز به جای می‌آورد شما نیز این‌گونه عمل نکرده هر از گاه انتقادات خود را متوجه دستگاه حاکم می‌نمایید؟ به اعتقاد این عده اگر حضرتعالی به جای انتقاد به ترویج و تایید مسئولان عالی‌رتبه بپردازید مصلحت اساس نظام و انقلاب بیشتر رعایت می‌شود و به وحدت کلمه اقشار مختلف صدمه‌ای وارد نمی‌آید.

ج: ببینید شرایط در هر زمان متفاوت است و ما نمی‌توانیم شرایط زمان خود را صددرصد با شرایط زمان امیرالمومنین (ع) تطبیق دهیم، گذشته از اینکه مقایسه افراد با آن حضرات نیز کار صحیحی نیست. ما موظفیم بر اساس مبانی و اصولی که مکتب به ما ارائه کرده است و با توجه به شرایط خاص زمانی و مکانی به وظیفه خود عمل کنیم، و این‌گونه نیست که انتقاد به معنای تضعیف و مقابله باشد و همیشه ترویج و تایید به مصلحت باشد، بلکه "امر به معروف و نهی از منکر" و "النصیحه لائمة المسلمین" از وظایف مهمی است که بر عهده همه اقشار جامعه است و مسئولان هم باید روحیه انتقادپذیری و تحمل عقیده مخالف را تمرین کنند و در خود تقویت نمایند. نکته دیگری که باید عرض کنم اینکه این طور نبوده است که من فقط انتقاد کرده باشم و برای حفظ مصلحت هیچ قدمی برنداشته باشم، در همان ابتدای انتخاب آقای خامنه‌ای به رهبری من برای حفظ مصلحت و وحدت پیام تبریک برای ایشان ارسال داشتم ولی این پیام و جواب آن را در تلویزیون منعکس نکردند (پیوستهای شماره ۱۸۶ و ۱۸۷)، در هفته‌های اول سعی می‌کردم در نمازهای جمعه شرکت کنم ولی در همین نماز جمعه علیه من صحبت کردند و شعار دادند و یک عده را از آنجا تحریک کردند تا به

خانه من حمله کنند، وقتی مادر آقای خامنه‌ای فوت کرد من برای ایشان و آقایان سیدمحمد و سیدهادی خامنه‌ای به طور جداگانه پیام فرستادم ولی هیچ‌کدام از آقایان پاسخ ندادند (پیوست شماره ۱۸۸)، در مرتبه اولی که آقای خامنه‌ای به قم آمد من چهار نفر نماینده آقای رازینی، آقای ایزدی، آقای دری و احمدآقا را به دیدن ایشان فرستادم ولی ایشان بی‌اعتنایی کرد و پس از اینکه ایشان از قم به تهران رفت بنا بر نقل آقای کامران نماینده من در دارالشفای دفتراشان به آقای ملک‌آبادی در مدرسه دارالشفای تلفن زدند که آقای من فرمایند نماینده فلانی را در دارالشفای راه ندهید، در صورتی که متصدی دارالشفای من بودم. مساله این است که آقایانی که مرتب از وحدت و یکپارچگی دم می‌زنند در عمل به طور یکسویه رفتار می‌کنند و فقط از طرف مقابل انتظار دارند. اگر قیاس صحیح باشد در زمان امیرالمومنین (ع) خلفای وقت در امور مهمه با آن حضرت مشورت می‌کردند و به نصایح و تذکرات ایشان عمل می‌کردند اما در این سالها اینها هر چه خواسته‌اند گفته‌اند و نوشته‌اند ولی حق یک کلمه دفاع را برای من قائل نیستند، و اگر روزنامه یا مجله‌ای بخواهد یک کلمه از من بنویسد او را تحت فشار قرار می‌دهند و یا تعطیل می‌کنند، تاکنون دهها نفر از شاگردان درس من و نیروهای مخلص و خوب انقلاب را به بهانه‌های مختلف بازداشت کرده‌اند و بعضا مورد شکنجه و آزار و اذیت قرار دادند و تعداد زیادی را احضار یا از ادارات و نهادها اخراج کردند و باز هم از وحدت سخن می‌گویند. وحدت از نظر آنها یعنی اینکه همه باید از ما اطاعت کنید و هیچ‌کس نباید به ما انتقاد کند، اگر هر بلایی هم سر شما آوردیم نباید صدایتان بلند شود.

نامه به آقای هاشمی رفسنجانی در مورد ذبح در منی

س: حضرتعالی گویا اخیرا یک نامه‌ای به آقای هاشمی رفسنجانی در مورد ذبح در منی نوشته‌اید، مضمون این نامه چیست، آیا به این نام مرتیب اثر داده شده یا نه؟

ج: یکی از مشکلاتی که حاجیه‌های ما در حج دارند مشکل ذبح در منی است، همه فقهای اهل سنت ذبح در خارج از منی را مجزی می‌دانند و می‌گویند: "جبال مکه کلها منحصر" همه کوههای مکه قریانگاه است، اما مطابق روایات شیعه ذبح باید در منی صورت گیرد، ولی فعلا دولت سعودی همه قریانگاهها را برده است در خارج از منی و این یک مشکلی برای شیعیان به وجود می‌آورد. پیشنهاد من این بود که با دولت سعودی صحبت شود که یک قریانگاه بهداشتی در منی ایجاد کنند که شیعیان در مضیقه نباشند.

وقتی من شنیدم که آقای هاشمی رئیس جمهور وقت می‌خواهند به مکه مشرف شوند در سال ۱۳۷۵ که البته زمینه آن فراهم نشد و مشرف نشدند من یک نامه به ایشان نوشتم که با دولت سعودی صحبت شود که یا خودشان و یا اجازه دهند که ایران یک مذبح بهداشتی در منطقه منی بسازد. این مذبح بهداشتی و مدرنیزه هم باشد که گوشتها را پس از ذبح بتوانند به سردخانه منتقل کنند و در جایی برای فقرا و بیچارگان مورد استفاده قرار گیرد، این باعث می‌شود که مردم هم نسبت به دولت ایران و هم نسبت به دولت عربستان خوشبین شوند و یک خدمتی به مردم و زائران خانه خداست و به جایی هم بر نمی‌خورد و بار سیاسی هم ندارد. من این نامه را برای آقای هاشمی نوشتم، بعد ایشان جواب دادند که ما با سفیر ایران در عربستان تماس گرفتیم و نامه شما برای ایشان فرستاده شد که زمینه کار فراهم شود تا این پیشنهاد در ملاقات سران پیگیری شود، بعدا شنیدم در سال بعد که ایشان عمره مشرف شدند موضوع را به مسئولین سعودی تذکر داده‌اند (پیوستهای ۲۴۶ و ۲۴۷). سپس به

آقای خاتمی نیز که اخیراً مشرف شدند همین موضوع را نوشتیم ولی ظاهراً تا حال اقدامی نشده است.
(پیوست شماره ۲۴۸)

پیام تبریک به مناسبت انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری

س: حضرتعالی پس از پیروزی جناب آقای خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری که با رای بالایی انتخاب شدند پیام تبریکی برای ایشان فرستادید، در این پیام حضرتعالی نکات مهمی را یادآور شده‌اید که بازتاب گسترده‌ای هم در جامعه داشت، اگر نکته‌ای در این رابطه به نظر حضرتعالی می‌رسد بفرمایید.

ج: من قبلاً هم برای افراد دیگری که به ریاست جمهوری انتخاب می‌شدند معمولاً پیام می‌دادم، برای آقای هاشمی هم که به ریاست جمهوری انتخاب شده بودند پیام دادم. آن وقت که آقای هاشمی در دوره اول برای ریاست جمهوری انتخاب شدند و به اصطلاح ما هم تازه از کار برکنار شده بودیم برای ایشان پیام دادم، یعنی تلگراف زدم و آقای هاشمی هم جواب محترمانه‌ای البته به صورت نامه برای من فرستاده بود که متن تلگراف من و جواب ایشان الان موجود است. (پیوستهای شماره ۲۴۹ و ۲۵۰)

در انتخابات ریاست جمهوری هم که به انتخاب آقای خاتمی منجر شد سنوالی از من شده بود که آن را جواب دادم و در آن مردم را به شرکت در انتخابات دعوت کردم. (پیوست شماره ۲۵۱)، آقای خاتمی هم که انتخاب شدند به نظرم رسید با توجه به تجارب گذشته تذکراتی به ایشان بدهم و همین پیام را که ده بند داشت برای ایشان فرستادم، البته چهار پنج بند دیگر هم قصد داشتم اضافه کنم که از آنها صرفنظر کردم. بمنظر من بعضی از این ملاحظه‌کاریهایی که آقایان دارند می‌ترسم که باعث شود یک وقت انقلاب به طور کلی از بین برود، در این انتخابات علی‌رغم همه تبلیغات منفی مردم خودشان را نشان دادند، اما ما متأسفانه مردم را بیگانه و نامحرم حساب می‌کنیم، مردم هم دانا هستند و هم نامحرم نیستند، زیر بنای انقلاب مردم را بیگانه و نامحرم حساب می‌کنیم، مردم هم دانا می‌آورند، ما نمی‌توانیم مردم را نادیده بگیریم و هرطور دلمان خواست تصمیم بگیریم و خودمان را قیم مردم بدانیم، دنیای امروز دنیایی نیست که بتوان با استبداد بر مردم حکومت کرد، اگر یکروزگاری می‌شد در این زمان نمی‌شود، باید ملاحظه‌کاری نکرد و خواسته‌های مشروع مردم را انجام داد و مردم را در جریان امور گذاشت، و این‌رای بالایی هم که مردم به آقای خاتمی دادند قطعاً رای به شخص آقای خاتمی نبود، اولاً رای به شعارها و برنامه‌های اعلام شده ایشان بود و ثانیاً یک نوع اعتراض به وضع موجود و مخالفت با انحصار و استبداد بود، و به همین جهت من در این پیام از رای مردم به عنوان یک انقلاب‌علیه وضع موجود یاد کردم و واقعاً هم همین طور بود، توقعات مردم از آقای خاتمی بسیار زیاد است و اگر چنانچه ایشان نتوانند به انتظارات و توقعات مردم پاسخ مثبت بدهند و بخواهند با محافظه‌کاری و مجامله‌کاری بگذرانند، این امر باعث می‌شود که پس از مدتی نه چندان طولانی مردم مایوس و به طور کلی از روحانیت زده بشوند، به نظر من الان دوران حساسی را پشت سر می‌گذاریم.
(پیوست شماره ۲۵۲)

س: جناب آقای خاتمی چه پاسخی به پیام حضرتعالی دادند؟

ج: ایشان جواب کتبی ندادند، فقط آقای سراج را به عنوان تشکر فرستادند و ایشان گفتند این را جواب حساب کنید و من گفتم البته جواب‌نوشته نوشته است، چنانکه آقای هاشمی جواب

تلگراف مرا دادند منتها با قدری تاخیر و به صورت نامه، که در آن هم تاملی است.

پیام به آقای خامنه‌ای درباره استقلال حوزه و حفظ حریم مرجعیت
 س: ارتسباط حضرتعالی اکنون با آقای خامنه‌ای چگونه است؟ آیا ارتباط و یا مکاتبه‌ای با هم دارید،
 گویا مدتی قبل حضرتعالی پیامی توسط آیت‌الله مومن برای ایشان فرستاده بودید، در این ارتباط اگر
 امکان دارد توضیح بیشتری بفرمایید.
 ج: بجز پیامی که من به مناسبت رهبری ایشان فرستادم، و نیز پیام تسلیتی که به مناسبت فوت مادر
 ایشان ارسال کردم، دو پیغام دیگر هم برای ایشان داشتم:
 یکی پس از حمله به بیت من و غارت دفتر و حسینیه و آرشیو در بهمن ۱۳۷۱ بود که یک نامه
 مختصر به ایشان نوشتم و به وسیله آیت‌الله‌سید جعفر کریمی فرستادم (پیوست شماره ۱۸۹)، که از طرف
 ایشان جواب داده نشد.

دیگری هنگامی بود که من دیدم آقایان دارند مرجعیت آقای خامنه‌ای را مطرح می‌کنند و به یک
 شکلی با حیثیت مرجعیت و مراجع بازی می‌کنند، آقای هاشمی رفسنجانی در سخنرانی خود
 گفتند: "تمام مراجع باید مطیع رهبری باشند" و چون می‌دانستند که آقای خامنه‌ای در عداد
 مراجع نیست می‌خواستند با استفاده از قدرت سیاسی ایشان را به عنوان مرجع اعلا و منحصر به فرد
 معرفی کنند، و دیدم تعریفهایی که از ایشان می‌کنند تعریفهای متملقانه و خلاف عقیده‌شان است و
 خلاصه جنبه سیاسی دارد و دارند دین و مرجعیت شیعه و حوزه را فدای سیاست خودشان می‌کنند و
 سپاه و اطلاعات روی این موضوع اصرار دارند و مبلغین را در مناطق مختلف وادار می‌کنند که فقط
 ایشان را معرفی کنند، روی این اصل من خواستم این مطلب را به عنوان اتمام حجت به اطلاع ایشان
 برسانم که شما در رأس مملکت هستید حاکم هستید، اما قضیه مرجعیت را بگذارید قداستش محفوظ
 باشد. آن وقت هنوز آیت‌الله اراکی در قید حیات و در بیمارستان بودند، من یادداشتی را در
 مورخه ۱۳۷۳/۴/۲۱ تنظیم کردم و در مورخه ۷۳/۸/۱۲ توسط آقای مومن برای آقای خامنه‌ای فرستادم.
 البته اول بنا بود آقای طاهری خرم‌آبادی هم با ایشان برود ولی بعدا ایشان گفت: "بند هفتم این
 یادداشت را که مربوط به مرجعیت است حذف کنید، چون ایشان در فاز مرجعیت است و این مطلب را
 قبول نمی‌کند." من گفتم: "اصلا قسمت مهم پیام من همین است"، بالاخره ایشان گفتند: "چون من
 می‌دانم فایده‌ای ندارد مرا معذور بدارید"، اما آقای مومن گفتند چون این مطلب مطابق عقیده خود
 من می‌باشد من می‌برم. من این پیام را همراه بانوار سخنرانی آقای فلاح‌زاده معاون اطلاعات در بخش
 روحانیت که راجع به مرجعیت آقای خامنه‌ای و علیه من و بعضی مراجع صحبت کرده بود، به همراه
 نوشته سخنرانی آقای حسینیان جانشین دادستان دادگاه ویژه روحانیت که علیه من صحبت کرده
 بود، و نامه آقای مهندس لطف‌الله میثمی به نام "سرگذشت قلم" که در آنجا با آقای حسینیان صحبت
 کرده بود و حسینیان گفته بود که ما به دفتر آقای منتظری که حمله کردیم آقای خامنه‌ای هم با ما
 موافق بوده است و اگر ایشان مخالف بود ما را توبیخ می‌کرد، و نیز یک نامه ده‌صفحه‌ای که توسط
 ایادی اطلاعات منتشر شده بود و در آن به جامعه مدرسین حمله شده بود که چرا به هنگام بحث از
 مرجعیت، آقای مومن و آقای طاهری اسم مرا هم پرده‌اند که این نامه الان پیش من هست، من یک نسخه
 از مجموع اینها را در یک پاکت گذاشتم و دادم به آقای مومن که به آقای خامنه‌ای بدهد، محورهای
 یادداشتی که من نوشته بودم این است که متن آن را برای شما می‌خوانم. (پیوست شماره ۲۵۳)

آقای مومن گفتند: من همه اینها را برای ایشان شرح دادم به اینجا که رسیدم "هر چند ایادی شما تلاش کنند... گفتند ایادی من چه کسی است؟ گفتم مثلاً همین نوار آقای فلاحزاده که راجع به مرجعیت شما صحبت کرده، آقای مومن گفتند وقتی من مضمون این پیام را حدود نیمساعت برای ایشان گفتم، ایشان گفتند خوب من بعداً جواب می‌دهم. بعد از چند وقت آقای مومن به من گفتند بالاخره آقسای خامنه‌ای جواب پیام شما را ندادند؟ گفتم چیزی که تاکنون به دست ما نرسیده است، بلکه یک جواب ایشان دادند و آن اینکه بعد از فوت آیت‌الله اراکی، ایشان یک سخنرانی تحریر کردند و به دنبال آن افرادی را سازماندهی کرده و علیه من شعار دادند و برای تعطیل کردن درس به حسینیه هجوم آوردند و تریبون و وسایل آنجا را شکستند و شاگردان مرا تهدید کردند، که تفصیل آن را قبلاً بیان کرده‌ام.

س: جریان خاوه چه بوده است؟

ج: در یک تابستان در اثر گرمای زیاد قم سخت مریض شدم و استعمال دارو اثری بر من نداشت، جمعی گفتند مربوط به آب و هواست و دوسه‌ماهی به بیلاق برو، دوسه جا را در کرج و دماوند و اطراف قسم پیشنهاد کردند، بالاخره در خاوه که در حوالی قم می‌باشد باغی را متعلق به یکی از افراد خیر قم پیدا کردند که رایگان در اختیار ما گذاشت و بحمدالله حالم هم خوب شد. در این بین از ناحیه اطلاعات به خاوه آمده بودند و از مردم سؤال کرده بودند این آقا کیست که باغش را در اختیار فلانی گذاشته و چرا گذاشته؟ به‌گونه‌ای که موجب رعب و وحشت و ناراحتی صاحب باغ شده بود.

س: لطفاً جریان اشغال پناهگاه را هم توضیح بفرمایید.

ج: هنگام موشکباران صدام از ناحیه سپاه یک پناهگاه کوچک متصل به بیت من ساخته بودند که البته زمین آن مال سپاه بود، با اینکه کلید آن در اختیار ما بود و می‌توانستند آن را مطالبه کنند، ولی چند ماه پس از حملات که در بهمن‌ماه ۷۱ به بیت من شده بود در روز روشن از دیوار بالا رفته و آنجا را اشغال می‌کنند و سپس آن را به وسیله دیوار از خانه من جدا نمودند، و بر حسب آنچه بعداً معلوم شد چون نزدیک اطاق و منزل ما بوده است در آنجا برای استراق‌سمع شنودگذاری می‌کنند. یکی از دوستان روزی در اطاق من مطلبی را گفت و بعد پیغام داد که در تهران ضمن بازجویی از او آن مطلب را به رخ او کشیده‌اند و عین صدایش را هم برای او گذاشته بودند. قبل از اشغال چند مرتبه پیشنهاد کرده بودیم پناهگاه مزبور را که جزو خانه ما شده بود بخریم ولی عذر آوردند و پس از اشغال آنجا سعید هم نامه مختصری به آقای هاشمی‌رفسنجانی که آن موقع رئیس جمهور بود نوشت ولی ترتیب اثری داده نشد. (پیوست شماره ۲۴۵)

مرجعیت شورایی یا شورای افتا

س: این روزها در حوزه بحث مرجعیت مطرح است، با توجه به محدود بودن توان و اطلاعات افراد و با توجه به گسترش علوم و نیز وجود زمینه‌لغزش و خطا در یک فرد نسبت به یک شورا و نیز ظهور مسائل مستحدثه و نوظهور در جهان اسلام، بعضی‌ها مرجعیت شورایی به ویژه در رشته‌های تخصصی را مطرح می‌کنند، لطفاً بفرمایید نظر حضرت‌عالی به طور کلی نسبت به مرجعیت شورایی به صورت شورای افتا چگونه است؟ آیا چنین شورایی نسبت به فرد از خطا و لغزش دورتر نیست؟ آیا مردم می‌توانند از چنین شورایی تقلید کنند یا خیر؟

ج: البته تاکنون سیره بر این بوده که مرجعیت به صورت فردی باشد ولی اگر چنانچه شورایی باشد که روی معیار صحیح و جریان عادی و طبیعی درست شود، یعنی واقعا علمایی که از نظر علمی و از نظر تعهد و تقوا شناخته شده هستند با هم بنشینند یک شورایی داشته باشند و مسائل مسود اختلاف آنجا مطرح بشود و واقعا با مشورت یکدیگر در مسائل نظر بدهند و طبعا در آنجا اگر اختلاف نظر هم باشد احوطالاقوال را مبنا قرار دهند و یا نظریات مختلف را ذکر نمایند و آن را برای مردم مطرح کنند این امر اقرب الی الواقع خواهد بود و خیلی از مشکلات را هم چه بسا حل می‌کند.

تقلید از شورا هم اشکال ندارد، در صورتی که یک مجتهد فتوا بدهد می‌شود عمل کرد ولی اگر فرضا ده نفر مجتهد گفتند که حکم خدا این است آن وقت آیا می‌توان گفت حجیت ندارد؟ ما برای فتوای فقیه موضوعیت که قائل نیستیم، فتوای مجتهد طریق الی الواقع است. در حقیقت راه علم مردم فتوای مجتهدی است که این راه را رفته و بر اساس کتاب و سنت این فتوا را استنباط کرده است، اگر چنانچه ده نفر فقیه روی یک مساله نظر بدهند و نظر آنان هماهنگ و موافق باشد طبعا وثوق و اطمینان بیشتری می‌آورد نظیر تشکیل شورای پزشکان برای تشخیص یک بیماری و طریقت این برای کشف واقع زیاده‌تر است، ما به مرجع تقلید به عنوان یک قطبی که در اویش به قطبهای خودشان نگاه می‌کنند نگاه نمی‌کنیم، مرجع تقلید هم این طور نیست که بگوییم فتوا را از امام زمان (عج) گرفته است، این حرفهایی است که بعضی از عوام می‌گویند، واقعا این است که فقیه از کتاب و سنت احکام را استنباط می‌کند و نظر خودش را می‌گوید، حالا اگر ده نفر مجتهد و فقیه کدر مظان مرجعیت و اعلمیت می‌باشند و در رده بالا از نظر علم و تقوا قرار دارند در یک مساله‌ای نظر بدهند قطعاً به واقع نزدیکتر است، و نظر آنها موضوعیت هم ندارد بلکه طریقت دارد، مثل اینکه در یک مساله یک خبر صحیح داشته باشیم یا ده خبر صحیح، که ده خبر صحیح برای انسان وثوق بیشتری می‌آورد تا یک خبر صحیح، و بالاخره چون فقه دارای رشته‌های زیادی است و غالباً هر کسی در یک رشته خاصی می‌تواند اعلم باشد و بعضی مواقع تشخیص اعلم نیز دشوار می‌باشد لذا اگر مجمعی از بزرگان فقها تشکیل شود مطلوبتر و فتاوی آنان به حق نزدیکتر است.

ولی این نکته را هم باید توجه داشت که افراد واجد شرایط واقعا خودشان بیایند و شورایی تشکیل بدهند نه اینکه حکومت و قدرت بیاید چند نفر را که مطابق سیاست خودش است جمع کند و اسمش را شورا بگذارد، شورای تحمیلی که از خودش استقلالی نداشته باشد بر خلاف استقلال مرجعیت است، ولی اگر واقعا مجتهدینی که از خودشان استقلال فکری دارند و تحت‌تاثیر هیچ قدرتی نیستند تفاهم کنند و یک شورای فتوایی درست کنند چیز مفیدی خواهد بود، و اگر تشکیل شورای فقها میسر نشود با توجه به اینکه در اثر تکامل فقه و کثرت مسائل مستحدثه تخصص یک فقیه در همه آنها بسیار مشکل است بجاست هر فقیه‌ای در یک رشته از رشته‌های فقهی متخصص شود و در هر رشته به متخصص آن رشته مراجعه شود، نظیر علم طب و سایر علوم که به رشته‌های گوناگون تقسیم شده‌اند.

آزادی اجتهاد و استقلال مرجعیت شیعه

س: اکنون که سخن به مرجعیت شیعه کشیده شد بجاست حضرتعالی توضیح بیشتری در این زمینه بفرمایید.

ج: پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) توده مسلمانان برای یاد گرفتن احکام خدا و دستورات اسلامی به

اصحاب آن حضرت و پس از صحابه باهمل اطلاع از احکام اسلامی مراجعه می‌کردند، و به فتوای آنان عمل می‌نمودند، و به تدریج فتوای هندگان در هر عصر و زمان زیاد شدند، و مذاهب گوناگون پدید آمد، و همه کم و بیش مقلد و پیرو داشتند، و از جمله آنها بود مذاهب چهارگانه معروف اهل سنت: حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی. ولی مسلمانان شیعه مذهب پس از رسول خدا به امیرالمومنین (ع) و سایر امامان خویش مراجعه می‌کردند، و امامان شیعه نیز شیعیان بلاد اسلامی را به اهل فقه و حدیث از بزرگان شیعه ارجاع می‌دادند، و پس از غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر حسب دستور آن حضرت و سایر امامان (ع) شیعیان به فقهای عادل از شیعه مراجعه می‌کردند. و سیره عقلانی جهان نیز بر صحت این امر دلالت دارد، زیرا سیره و روش عقلا چنین است که جاهل هر فنی به متخصص و کارشناس آن فن مراجعه می‌کند، و فقها کارشناسهای احکام اسلامی می‌باشند که آنها را از کتاب و سنت و عقل استخراج می‌نمایند. تا اینکه در زمان "القادر بالله" خلیفه عباسی که معاصر سیدمرتضی (ره) بود تصمیم گرفته شد از کثرت مذاهب گوناگون که موجب تشنجات و درگیریهای مذهبی در جامعه اسلامی می‌شد جلوگیری شود و آنها را محدود نمایند، براین اساس از ناحیه خلیفه اعلام شد اهل هر مذهب که صد هزار دینار به خلیفه بدهند آن مذهب آزاد و رسمی و مورد شناخت حکومت می‌باشد. از مذاهب گوناگون اهل سنت طرفداران چهار مذهب: حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی هر یک از آنها مبلغ مذکور را پرداختند و رسمی شمرده شدند و بقیه مذاهب را از رده خارج کردند. مرحوم سیدمرتضی (ره) که مرجع شیعه در آن زمان محسوب می‌شد اصرار داشتند که شیعیان نیز مبلغ نامبرده را بپردازند تا مذهب شیعه نیز رسمی شمرده شود، و خود ایشان حاضر شدند که مبلغ هشتاد هزار دینار آن را خودشان بدهند به شرط اینکه بیست هزار باقیمانده را بقیه شیعیان بپردازند، ولی شیعیان قبول نکردند. البته از نظر سیاسی خوب بود مذهب شیعه رسمی شمرده شود، زیرا شیعیان از فشارهایی که بر آنان در بلاد اسلامی وارد می‌شد نجات می‌یافتند، ولی از نظر دیگر چون مذاهب رسمی مذاهب دولتی محسوب می‌شدند، در نتیجه مذهب شیعه و مرجعیت شیعه استقلال و هویت واقعی خود را از دست می‌داد.

ضمناً دو تفاوت دیگر بین مذاهب اهل سنت و بین مذهب شیعه وجود دارد:

۱ از نظر اکثر اهل سنت اجتهاد مطلق دیگر روا نیست، اجتهاد علمای آنان باید در چهارچوب مذاهب چهارگانه باشد، ولی از نظر شیعه و برخی از علمای سنت چهارچوب اجتهاد کتاب خدا و سنت و حکم عقل می‌باشد و مقید به مذهب خاصی نیست.

۲ بسیاری از علمای سنت قائل به تصویب شده‌اند بدین گونه که فتوای ابی حنیفه مثلاً برای مقلدین او حکم واقعی خداوند در حق آنان می‌باشد، حکم خدا واقعی غیر از مضمون فتوا ندارد، به این دسته از علما "مصوبه" می‌گویند، ولی از نظر علمای شیعه و برخی از علمای سنت فتوای مجتهد طریق و راه است برای رسیدن به واقع و ممکن است راه اشتباه و مجتهد خطا کرده باشد، و واقعیت حکم خدا غیر از مضمون فتوا باشد، ولی تا زمانی که کشف خلاف نشده از نظر عمل حجت است، مانند نظر یک پزشک متخصص که ممکن است اشتباه باشد ولی بالاخره چون موجب وثوق است مسورد عمل واقع می‌شود، مگر اینکه اشتباه او ثابت گردد.

و بالاخره از زمان ائمه (علیهم السلام) تا زمان ما پیوسته جریان اجتهاد و افتا و تقلید در شیعه برقرار بوده، بدین گونه که افراد متعهد برای یاد گرفتن احکام اسلامی به مجتهد عادل صاحب فتوا مراجعه می‌نمودند و با تعدد مجتهدین و در دسترس بودن همه آنان به آنکه به اعلم بودن از دیگران

مشهور بوده مراجعه می‌کردند، چنانکه در سایر نیازهای اجتماعی تخصصی نیز با تعدد متخصص و کارشناس، عقلای جهان به آنکمالتر و والاتر باشد مراجعه می‌نمایند مگر اینکه به او دسترسی نداشته باشند.

اصل اجتهاد موضوعی است که همیشه در اسلام بوده است، هم شیعه و هم سنی اجتهاد داشته‌اند. روایاتی که از امامان معصوم(علیهم‌السلام) در مذمت اجتهاد و رای وارد شده و اخباریین ما به آنها تمسک کرده‌اند در رابطه با اجتهادی است که در اهل سنت معمول بوده که به آرای استنباط شده از راه قیاس و استحسانات و مصالح ظنی عمل می‌کرده‌اند، و مدرک آنان حدیثی است بدین مضمون که پیامبر خدا(ص) هنگامی که می‌خواستند معاذبن جبل را به یمن بفرستند فرمودند: "اگر قضاوتی پیش آمد به چه قضاوت می‌کنی؟" گفت: "به کتاب خدا"، فرمودند: "اگر در کتاب خدا نیافتی؟" گفت: "به سنت رسول خدا(ص)"، فرمودند: "اگر در کتاب و سنت نیافتی؟" گفت: "اجتهاد رایی" کوشش می‌کنم رای خود را بیابم. این حدیث را اهل سنت مدرک حجیت اجتهاد و رای قرار داده‌اند، امامان ما (علیهم‌السلام) با این‌گونه اجتهاد مبارزه کرده‌اند ولی شیعیان از امامان خود پیروی می‌کنند و آن بزرگواران وارث علم رسول خدا(ص) می‌باشند، و از امام صادق و امام رضا(علیهم‌السلام) نقل شده بدین مضمون که بر ماست کلیات و قواعد را القا کنیم و بر شماست که فروع را از آنها استخراج نمایید. پس اجتهاد شیعه از قبیل تطبیق کلیات بر مصادیق است و مدرک آنان کتاب و سنت پیامبر و ائمه(علیهم‌السلام) و حکم عقل است، و این‌گونه اجتهاد را اخباریین نیز لازم است بپذیرند. این‌گونه اجتهاد یک امر عقلایی طبیعی است. در هر قانون‌گذاری معمولاً کلیات را به تصویب می‌رسانند و مردم در مقام عمل آنها را بر مصادیق تطبیق می‌کنند، پس آنچه اخباریین بر اصولیین اشکال می‌کنند که اجتهاد مربوط به اهل سنت است و ائمه آن را مذمت کرده‌اند پاسخ آن این است که این قبیل اجتهادی که ما داریم ضروری است و غیر از اجتهادی است که در اهل سنت معمول است، و بالاخره اجتهاد اجمالاً بین شیعه و اهل سنت معمول بوده است.

مقام مرجعیت در شیعه همواره یک مقام مستقل و والایی بوده که در همه اعصار به فکر عظمت شیعه و حفظ کیان آنان بوده است، و هیچ‌گاه خویش را به قدرتهای روز نمی‌فروختند، و از نظر مالی نیز به آنها وابسته نبوده‌اند. اگر حکومت بخواهد در این مسائل دخالت کند یک جنبه سیاسی پیدا می‌کند و حکومتها هم که معصوم نیستند و در جایگاه قدرت قرار دارند لذا ممکن است برای حفظ قدرت خود به نام دین کارهایی بکنند که در نتیجه ضرر آن به مذهب می‌خورد، و این از افتخارات حوزه‌های علمیه شیعه بوده است که زیر کنترل و سلطه حکومتها نبوده‌اند و حتی اگر حکومتها می‌خواستند مرجعی را به مردم معرفی کنند تازه مردم به او بدبین می‌شده‌اند. بعد از فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی که دربار شاه عنایت داشت که مردم به مرحوم آیت‌الله حکیم مراجعه کنند مردم تازه به قضیه بدبین شدند، با اینکه مرحوم آیت‌الله حکیم در این تصمیم دخالتی نداشت اما شاه با تجربه‌ای که از قدرت مرجعیت آیت‌الله بروجردی داشت می‌خواست در ایران رقیب و مزاحمی نداشته باشد لذا می‌خواست مرجعیت را به خارج از کشور منتقل کند.

فتوای مرجعیت شیعه همیشه به عنوان آخرین امید و باعث دلگرمی شیعیان بوده است. از نظر شیعیان مرجع باید تیز هوش باشد، شجاع باشد، مستقل باشد، گروهها و صاحبان قدرت نتوانند او را فریب دهند، واقعا محبتش در دل مردم باشد، و این از افتخارات شیعه است، در حالی که فقهای سنت با وابسته شدن به حکومتها از آن محروم بوده‌اند. این سهم امامی که ما داریم و با آن حوزه‌ها را اداره

می‌کنیم اهل سنت ندارند، آنها با بودجه‌های دولتی حوزه‌های علمیه خود را اداره می‌کنند، و به همین جهت استعمارگران هم از علما و حوزه‌های شیعه که متکی به مردم هستند هراس بیشتری دارند. حتی مرحوم امام (ره) هم که یکی از افتخارات ماست که به رهبری ایشان این انقلاب به پیروزی رسید و خود دولت و حکومت تشکیل دادند عنایت داشتند که استقلال حوزه‌ها مانند سابق محفوظ بماند.

در بحرانهایی که در قرون گذشته برای شیعیان پیش می‌آمد، با فتوای صریح یا حکم یک مرجع معروف، آنان وظیفه الهی خویش را روشن می‌یافتند، چون او را جانشین حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و لازم‌الاطاعه می‌دانستند.

در داستان معروف انحصار تنباکو که یک قرارداد اقتصادی استعماری از ناحیه انگلستان بود، یک حکم نیم سطری مرحوم آیت الله العظمی آقای حاج میرزا حسن شیرازی (اعلی الله مقامه) حتی در دربار و اندرون شاه قاجار نیز نفوذ پیدا کرد و قرارداد با شکست مواجه شد. و در زمان خود ما با اینکه بسیاری از علما در مقابل حکومت پهلوی قیام کردند لیکن موفقیت کامل پیدا نشد. ولی با نفوذ معنوی مرحوم امام خمینی که ناشی از مقام مرجعیت به ضمیمه شجاعت و قاطعیت و استقامت ایشان بود قوای تا دندان مسلح رژیم شکست خورد، و به اصطلاح ایمان بر شمشیر غالب شد، و انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. و بر این اساس در اصل ۱۰۷ قانون اساسی نخست در رهبر منتخب خبرگان مرجعیت او قید شده بود، ولی پس از بازنگری که پس از رحلت مرحوم امام به تصویب رسید قید مرجعیت القا شد. و در حقیقت رهبری نظام به طور کلی از مرجعیت و رهبری دینی جدا شد و پشتوانه قلبی مردم را که طبعاً نسبت به مقام مرجعیت دینی وجود دارد از دست داد، و به صورت یک نهاد دولتی خالص جدای از رهبری دینی در آمد. دشمنان اسلام و استقلال کشور که به عظمت و نفوذ معنوی مقام مرجعیت شیعه پی بردند همواره در صدد تضعیف این مقام بودند ولی کار مهمی از آنان ساخته نبود. مراجع تقلید همواره نزد همه طبقات مورد احترام خاصی بودند، و حتی در رژیم سابق نیز پس از بازداشت مرحوم امام مقام مرجعیت ایشان سبب شد که جرات نکنند به ایشان آسیبی برسانند، ولی متأسفانه در حکومت اسلامی که انتظار می‌رفت حامی مقام مرجعیت دینی باشد بعوسله گویندگان و نویسندگان و راه‌انداختن گروه‌های فشار بی‌پاک به بهانه دفاع از رهبری سیاسی، مقام مرجعیت تحقیر و حریم آن شکست خورد، و عملی را که دشمنان اگر میلیاردها تومان خرج می‌کردند نمی‌توانستند انجام دهند بدست آقایان انجام شد.

تعیین مرجع توسط حکومت یا مردم؟

بالاخره با اینکه در جلسه خبرگان که بلافاصله پس از رحلت مرحوم امام تشکیل شد قید مرجعیت را نادیده گرفتند، ولی پس از آن عده‌ای و از جمله برخی از ائمه جمعه و مسئولین اطلاعات و سپاه و وزارت خارجه در صدد برآمدند مقام مرجعیت و افتا را نیز به رهبر منتخب اعطا نمایند. و در این زمینه آقای یزدی که رئیس قوه قضائیه بود بیش از همه این موضوع را تعقیب کرد و در بلاد مختلف کشور مرجعیت ایشان را عنوان می‌کرد و بر تقلید از ایشان اصرار داشت. پس از رحلت مرحوم آیت الله خوئی آقای حاج سید احمد فهری در سوریه در خطبه نماز جمعه خویش در زینبیه ایشان را متعین برای مرجعیت شیعه معرفی کرد و همه مراجع موجود را نادیده گرفت، و خطبه نماز جمعه ایشان به زبان عربی به ضمیمه نوشته‌های جمعی از علما در رابطه با اصل

اجتهاد ایشان در جزوه‌ای به عنوان "وحده المرجعیه والقیاده" چاپ و تکثیر شد، و مسئولین وزارت خارجه ایران در هند و پاکستان ایشان را در عرض آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله اراکی به عنوان مرجع معرفی کردند و جزوه‌ای در این زمینه به زبان اردو با عکس آقایان و تبلیغات زیاد به چاپ رساندند و بین علمای آن بلاد توزیع کردند، که هر دو جزوه نزد اینجانب موجود است. در این رابطه یکی از مسئولین وزارت خارجه که پیدا بود به مقام رهبری علاقه‌مند می‌باشد نزد من آمد و گفت: "اصرار مسئولین وزارت خارجه مرجعیت ایشان در آن بلاد عکس‌العمل خوبی نداشت و علما پذیرا نبودند و رهبری ایشان را نیز زیر سؤال می‌برد، و بر این اساس من نام‌های به ایشان نوشتم که این امر به ضرر شماست، و با اینکه نامه من خیلی دوستانه بود از طرف مسئولین مسورد عتاب قرار گرفتم، و در نتیجه گفتند هیچ یک از مسئولین حتی وزرا حق ندارند به ایشان نامه بنویسند مگر اینکه قبلاً بعضی از حواشی ایشان نامه را ببینند و کنترل کنند." پس از رحلت آیت‌الله اراکی برخی از مسئولین از تهران به منزل آقای حاج سیدمهدی روحانی آمدند و اصرار داشتند که جامعه مدرسین آقای خامنه‌ای را به عنوان مرجع تقلید معرفی کنند، و از طرف دیگر جمع زیادی از طلاب جوان و بچه‌ها و گروه‌های فشار را در خیابان بیمارستان در کنار دفتر جامعه مدرسین جمع کردند و آنان با شعار و فشار از جامعه مدرسین همین امر را می‌خواستند، و چند نفر از جامعه مدرسین که در تهران بودند به همین منظور فوراً خودشان را به قم رساندند. با این همه مقدمات و برنامه‌ریزی‌ها هفت‌نفر از جامعه حاضر شدند ایشان را در عداد مراجع ذکر کنند و بر این اساس ایشان و شش نفر دیگر به عنوان مرجع معرفی و اعلام شد، در صورتی که معمولاً پس از رحلت هر مرجع از ناحیه علما و بزرگان یک‌نفر شاخص معرفی می‌شود تا مردم از تحیر خارج شوند. بعضی از افراد جامعه مدرسین نزد من آمدند و گفتند: "به جامعه گفتند که هر قیمتی که هست باید آقای خامنه‌ای را به عنوان مرجع معرفی کنید زیرا مصلحت نظام چنین اقتضای می‌کند، لیکن من و بعضی دیگر مخالف بودیم، ولی کاری از ما ساخته نبود فقط از جلسه خارج شدیم"، اینجاست که خطر فداکردن حقیقت در راه مصلحت محسوس می‌گردد. قانون جامعه مدرسین این بود که هر طرحی باید در جلسه اقلاً به امضای چهارده نفر برسد تا بتوان به نام جامعه اعلام نمود، آقایان گفتند: ما باتلفن از هفت‌نفر دیگر که حضور نداشتند موافقت گرفتیم در صورتی که لازم بود همه در جلسه حاضر باشند، به علاوه برخی از آنان تکذیب کردند و بالاخره با این وضع غیر عادی و با فشاری که ما در قم ناظر بودیم مرجعیت شیعه را فدای اغراض سیاسی کردند و ملت را به اشتباه انداختند. و پس از این اعمال، برخی از افراد سپاه و اطلاعات در بلاد مختلف به اهل علم و مبلغین فشار می‌آوردند که باید ایشان را به عنوان مرجع معرفی کنید و از ایشان مساله بگوئید و از بیان فتاوی جمعی از مراجع جلوگیری می‌کردند، و هرکس تخلف می‌کرد علیه او گزارش می‌دادند و او را گرفتار دادگاه ویژه می‌کردند. کسی مخالف نبود که ایشان نیز مانند دیگران رساله و مقلدینی داشته باشد، ولی با این رفتار سپاه و اطلاعات و برخی نهادهای دیگر امر مرجعیت تحمیلی و مبتذل شد، و شاید برخی مسئولین بالا از این کارها خبر نداشتند ولی جریان چنین بود.

وقتی آیت‌الله طاهری اصفهانی قضیه مرجعیت آقای خامنه‌ای را نوشت من به یک آقای گفتم بعید به نظر می‌رسید که آقای طاهری به این شکل مرجعیت آقای خامنه‌ای را بنویسد، او رفته بود به آقای طاهری گفته بود، ایشان گفته بود من چه کنم آقای رشیدی دادستان دادگاه ویژه در اصفهان چند مرتبه آمد اینجا و به من اصرار کرد که شما باید این را بنویسید و من هم دیدم نمی‌شود ننویسم، یا